

سوسیالیسم

دوره دوم شماره ۷

ارگان هسته/قلیت

دی ماه ۱۳۷۴

چشم انداز مجلس پنجم

هر چند هنوز چند ماه به برگزاری انتخابات دور پنجم مجلس شورای اسلامی باقی مانده است اما مجموعه حرکتها و سیاستهایی که جناح راست سنتی (بازار) در پیش گرفته نشان میدهد که این جناح در صدد است تمامی قدرت و امکانات خود را بکار گیرد تا اکثریت مجلس پنجم را از آن خود سازد. این جناح که به جریان راستی ها نیز معروف است نه تنها هم اکنون مهمترین اهرمهای قدرت را همچون قوه مقننه و قوه قضائیه در اختیار دارد بلکه شورای نگهبان که در واقع اولین مرحله تصفیه سازی کاندیدها را بر عهده دارد مدافع و مجری سیاستهای آن می باشد. همچنین اکثریت مجلس خبرگان و مدرسمین حوزه علمیه قم وابسته بدان است. بعلاوه خامنه ای بمنوان ولی فقیه نیز پندی است که به عامل و مجری سیاستهای ایشان بدل گشته است و بالاخره در قوه مجریه نیز که جناح رفسنجانی در حال حاضر اکثریت را داراست نفوذ قابل توجهی در چند وزارتخانه دارد.

این جناح محور تبلیغاتی خود را بر دو زمینه استوار ساخته است. در عرصه اقتصادی با توجه به نارضایتی های عمومی در زمینه گرانی روزافزون مایحتاج توده ها و فقر و فلاکت حاکم بر اکثریت مردم، تبلیغات علیه دولت رفسنجانی را بپایه عامل اصلی وضعیت موجود شدت بخشیده است و توسط لرکان خود "روزنامه رسالت" چنین واقود می سازد که گویا خود در پدیده آموین نایسانمانها هیچ نقشی نداشته است. در عرصه اجتماعی سیاستهای دولت را عامل و زمینه ساز تشدید وضعیتی می داند که به زعم ایشان بی بنیاد و پاره های اجتماعی و

صفحه ۲

رابطه دموکراسی و سوسیالیسم

نقشی برنوشته ر - سارا محمود و ملاحظاتی در حاشیه آرا ر - منصورحکمت

نشریه راه کارگر در شماره های ۲۵ و ۲۶ آخر مقاله ای تحت عنوان "نه سوسیالیسم نه دموکراسی" به قلم سارا محمود به چاپ رسانده است.

در این مقاله نویسنده از نقد آزادی به بهانه نقد ر - حکمت به تأیید دموکراسی می رسد سپس کوشش می کند "تعریفی عام" از دموکراسی ارائه دهد تا محک و معیار تشخیص انواع حکومتها باشد و پس از گذری به شناخت شناسی و تاریخ و فلسفه و - سرانجام احکامی کلی درباره دموکراسی ارائه میدهد و می نویسد:

"دموکراسی مقوله ایست که - بشر از دیر باز با مفهوم آن آشنا بود. در عصر انقلاب بورژوازی بسط و تکامل یافت و هنوز نیز قابلیت آنرا دارد که تکامل یابد. بعلاوه این دموکراسی (مال) بورژوازی نیست و علیرغم میلش توسط مردم به او تحمیل شده است." و بالاخره یک تعریف خلاصه و عمومی از دموکراسی ارائه میشود. "دموکراسی هم به لحاظ تشبیه که هم میتوان شمار مبارزات توده ای مردم حکومتی است که تحت کنترل مردم باشد و مشارکت مردم در قدرت سیاسی را تأمین کند."

برای درک تعاریف ارائه شده باید نخست انتظارات خود را از "تعریف دموکراسی" بیان کنیم. تعریف

صفحه ۳

در گفتگوی این نهادها زن چه گذشت؟

صفحه ۴

سازمانهای فعالین انقلابی کارگری

صفحه ۵

گزارشی از اعتصابات کارگری در فرانسه

مرح گسترده ای از اعتصابات و تظاهرات جامعه فرانسه را طی سه هفته (از ۲۴ نوامبر تا ۴ دسامبر) فرا گرفت که به لحاظ گسترده گی و فراگیری، تنها با اعتصابات سال ۱۹۶۸ قابل مقایسه بود.

آغاز اعتراضات به ۵ نوامبر باز میگردد که دولت آگن ژوپه طرح رفومی را برای سازمان تأمین اجتماعی ارائه داد و هدف از این طرح را کاهش کسر بودجه ۲۳۰ میلیارد فرانکی این سازمان اعلام کرد. در این طرح مالیات جدیدی با نام خلاصه شده R.D.S به میزان ۰.۵٪ بر روی همه درآمدها به مدت ۳ سال پیش بینی شده است. افزون بر پرداخت بیمه های اجتماعی از سوی حقوق بگیران جزء دیگر

صفحه ۱۸

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ، برقرار باد جمهوری شورایی

چشم انداز مجلس پنجم

گرایش به فرهنگ غرب" و "را موجب گشته است.

سوال اینست که اختلاف اساسی جناح راست سنتی (بازار) با جناح رقیب در زمینه مسائل اقتصادی و اجتماعی چیست و اگر این جناح قادر به کسب اکثریت در مجلس گردد و در مرحله بعد یعنی در انتخابات ریاست جمهوری نیز که چند ماه پس از آن برگزار خواهد شد موفّق شود فایده خود را در رأس قوه مجریه قرار دهد چه چشم اندازی قابل تصور خواهد بود؟ اگر بحث را از شکست برنامه های دولت رنسنجانی آغاز کنیم که یکی از تبلیغات اصلی این جناح را تشکیل میدهد، باید بخشی از علل این شکست را به ماهیت رژیم اسلامی و عدم انطباق آن با زیورنا و ساختار نظام سرمایه داری ایران دانست. اما حتی اگر یک رژیم ملّهی نیز بر سرکار نمی بود و یک حکومت متعارف و وابسته به سرمایه دارین قدرت را در دست می داشت باز هم نمی توانست از پهنای اقتصادی که ذاتی چنین نظامی است در امان بماند. اما بخش دیگری از این شکست را باید به موانع و سنگ اندازهای مرتبط دانست که جناح راست سنتی (بازار) چه در مجلس و چه در دیگر ارگانها پدید آورده است.

این جناح که خاستگاه اجتماعی آنرا بخش قابل توجهی از بازاریان تشکیل میدهد در عرصه اقتصادی به دلالی و واسطه گری می پردازد و عمده واردات را در اختیار دارد. اگر گهگاه به صنعت روی میآورد به از دستة صنایعی است مصرفی که سرمایه به سرمایه بدل می شود، یا صنایع است که نیاز به واردات مواد اولیه و واسطه ای دارد که عمده سود آن از طریق واردات و معاملات بازرگانی تأمین می شود و یا خرید سهام کارخانجاتی است که از سوی دولت به حراج گذارده شده است. در زمینه خصوصی سازی، هیچ اختلاف اساسی با جناح رنسنجانی ندارد و حتی در این زمینه خواستار توسعه آن تا صنایع مادر نظیر نفت و پتروشیمی و گاز، آب و برق و تلفن و... است. در واقع لیبرالیسم اقتصادی را

با کاهش نقش دولت تا آنجا جستجو می کند که دولت صرفاً وظیفه ارگان سرکوب را ایفا نماید و نقشی در سازماندهی و حرکت سرمایه نداشته باشد و البته سمت و سوی حرکت سرمایه را نیز بر محور دلالی و واسطه گری و امور بازرگانی قرار میدهد بر خلاف جناح رنسنجانی که توسعه صنعتی را مدنظر دارد. در زمینه اجتماعی تشدید محدودیتهای موجود را با تأکید هر چه بیشتر بر شوهر و مظاهر مذهب پوپن حجاب اسلامی و پرورش زنان، اجرای قوانین متعجر اسلامی در همه زمینه ها و دخالت در خصوصی ترین مسائل مردم مد نظر دارد. تحریم آنات های ماهواره ای به ابتکار و کوشش این جناح صورت گرفت.

با نزدیک شدن هر چه بیشتر مرعد انتخابات این جناح بمنظور کنترل هر چه بیشتر جو جامعه و حاکم ساختن هر چه بیشتر فضای رعب و وحشت و مقابله با حرکت مخالف خوانی یا مصوبه جدید مجلس که اختیارات قابل توجهی به شورای نگهبان در برگزاری انتخابات داده شده است، فایشات مسخره گله های حزب الله را در شهرهای بزرگ از جمله تهران برآه انداخته است. (در مصوبه جدید مجلس بتاريخ تیرماه ۷۴، علاوه بر رد یا قبول صلاحیت کاندیداها، شورای نگهبان حق عزل و نصب مجریان وزارت کشور و هیئت های نظارت بر انتخابات را بدست آورده است و نقش هلیت های اجرایی وزارت کشور بشدت کاهش یافته است.) در واقع سناریوی نمایش حزب الله با نوشتن مقاله ای در رسالت در روزهای آخر مردادماه به بهانه انتشار کتابی آغاز شد. در همین مقاله از مسئولان امور فرهنگی پرسیده شده بود: "آیا پس نیست آزادی بیش از جنی که به مطبوعات دگراندیش و قلم بدستان مزدور داده اید؟" بدنبال همین زمینه سازی حمله شبانه به کتابفروشی مرغ آمین و به آتش کشیدن آن صورت گرفت و درست سه روز پس از آن بود که

سازمانده گله های حزب الله یعنی جنّتی (عضو فقهای شورای نگهبان و از رهبران جناح راست سنتی) به دفاع از مزدوران حمله کننده پرداخت و اعلام کرد که آنان به وصیتنامه خمینی عمل کرده اند که بالاتر از قانون اساسی است. بدنبال این سخنان روزنامه اطلاعات طی مقاله ای به انتقاد از جنّتی پرداخت و نوشت: "اگر ۱۷ سال بعد از انقلاب تریه گمنامی بنام حزب الله خودشان قاضی بشوند و خودشان حکمی را که صادر می کنند به اجرا بگذارند سنگ روی سنگ بند نمی شود." در همین رابطه روزنامه سلام در پنجم شهریور یعنی دو روز پس از آغاز جمعه در رابطه با حمله به کتابفروشی به دوت هشدار داد و نوشت: "دولت نباید کتاب را سوزن دست کم بگیرد و افزود: "تقیهی که باید حافظ قانون نسائی باشد اتمم از تحسین نماز جمعه حکومت، قانون را تعطیل کند." سپس تشوین کنشی حزب الله در مقابل دفتر روزنامه سلام و تهدید مسئول آن بود که باز روزنامه سلام در این رابطه نوشت که جناح راست چماقداران را بسیج کرد که حدود ۲۰۰ مؤثر سوار در مقابل دفتر سلام شعار دادند مرگ بر ضد ولایت فقیه و خواستار توبه موسوی خروینی ها مسئول سلام شدند در ازای توبه این جنّتی که مورد تأیید ولی فقیه است. و بالاخره روزنامه "عصرما" ارگان مجاهدین انقلاب اسلامی در همین رابطه نوشت: "آنها استفاده از ایمان مردم در مبارزات سیاسی و برای کسب قدرت، خراب دلدن دین در خدمت دنیا نخواهد بود."

اما این آغاز سناریویی بود که توسط جناح رسالتی ها تهیه شده بود چرا که روزهای پایانی شهریورماه پرده دیگری از سناریو به اجرا درآمد. بدنبال سخنان خاصه ای مبنی بر خلاف شرع دانستن آموزش موسیقی در فرهنگسراها و مؤسسات هنری موج دیگری از سرکوبها و دستگیری ها آغاز شد. چماقداران حزب الله حملات خود را با ریختن به خیابانها و طبق معمول معمول یا حمله به زنان و آزار و اذیت آنان آغاز کردند و پس از راهمانی دربارک لاله جمع کرده و خود را مشورین

رابطه دموکراسی و سوسیالیسم

نکدی پرنوشته - سارا محمود و ملاحظاتی در حاشیه آرا - منصور حکمت

عام این عنصر مشترک که از راه مقایسه بدست می آید در عمل مرکب از پاره های گوناگون است. او در ادامه همین مبحث می افزاید "در مورد توزیع هم مانند تولید امکان بیرون کشیدن خصلت های مشترک در هر دوره ای وجود دارد و همین است که به بعضی ها بهانه میدهد تا همه تفاوت های تاریخی را نادیده گرفته از قوانین بشری بطور کلی سخن بگویند" و در پایان می افزاید "خاصی هستند که در همه سطوح اجتماعی تولید مشترکند و ذهن آدمی آنها را خصایص عام تلقی میکند. اما این باصلاح پیش شرط های عام هر گونه تولید عناصری انتزاعی بیش نیستند که با آنها هیچیک از مراحل تاریخی واقعی تولید را نمی توان درک کرد." در مورد خصلت های عام دموکراسی هم وضع تا حدودی همین منوال است. در مقایسه دموکراسی های مختلف از یکسو با اصول مشترک و از سوی دیگر با عملکردهای متفاوت در عرصه خاص روبرو هستیم.

مهمترین اصل عام و محوری هر گونه دموکراسی آنست که پدیده ایست مختص جامعه طبقاتی. همین مشخصه است که جنس دموکراسی را تعیین مینماید و با سوسیالیسم که اساساً بر محور طبقات ظاهر است در تعارض قرار میدهد. درست همین مشخصه است که مانع میشود دموکراسی را از جنس سوسیالیسم یا "جز ملامت چیزی" آن فوض کنیم. حضور این محور مشترک از یکسو نشان میدهد که با یک پدیده واحد روبرو هستیم یعنی دموکراسی اعم از کارگری یا بورژوازی امر جامعه طبقاتی است و از سوی دیگر تفاوت های هر خرد طبقه کارگر و طبقه بورژوا با این محور مشترک نشان میدهد که با دو مقوله دموکراسی متفاوت سرو کار داریم.

همینجا باید اشاره کرد که وجود این تمایز و وحدت همزمان منشأ دو برخورد متفاوت با مقوله دموکراسی است. پاره ای با تکیه بر منشأ طبقاتی دموکراسی آن تغییرات مهمی را که در دولت کارگری بر آن تحمیل میشود و تغییر

اگر این مشخصات عام در تعریف ما حضور نداشته باشند تعریف ماحثی در عمومی ترین وجوه یکجانبه و ناصحیح خواهد بود. در صورتیکه مشخصات عام را ذکر کرده باشیم اما این خصوصیات عام، هنوز انتزاعی و منوط به اینست که چه طبقه ای و در چه اوضاع معینی از توازن قوا و سطح مبارزه طبقاتی سکان دموکراسی را در دست دارد. چه برای بررسی گذشته و چه برای ساختن آینده نیازمند گذر از مسائل عام به لشکال خاص دموکراسی هستیم و در عرصه خاص است که مشخصات عمومی پیکر معین مینماید بعنوان مثال اصل تابعیت و سلطه در دموکراسی بورژوازی تثبیت و محافظت میشود اما در دموکراسی کارگری این مشخصه با محور طبقات رز و بزوال میرود. با منفعته طبقه حاکم در دموکراسی بورژوازی تثبیت و باز سازی خویش است اما در دموکراسی کارگری منفعت کارگران در نفی موقعیت کارگری و طبقاتی در جامعه است. یا اصل مشارکت و کنترل اکثریت بر حاکمیت در دموکراسی بورژوازی با گذر از سیستم طبقاتی و سیاسی جامعه بدل به رأی اکثریت برای حاکمیت اقلیت میشود در حالیکه دموکراسی کارگری حاکمیت مستقیم اکثریت را برای اکثریت تامین میکند و نه برای اقلیت. و... این مسائل نشان میدهد که دموکراسی همواره و در عمل بشکل خاص مطرح است. شاید بی ربط نباشد که برای روشنتر شدن مسئله به شیوه بر خورد مارکس در برخورد به مسائل عام و خاص در مقوله تولید اشاره ای بکنیم هر چند تفاوت های دموکراسی با مقوله تولید آنها که در شیوه تولید مورد مقایسه است قابل قیاس نیست. مارکس در گروندریسه در باره خصلت های مشترک تولید میگوید "تولید معنای عام یک انتزاع است. اما انتزاعی معقول که چون به کشف و تعیین عنصر مشترک می پردازد ما را از تکرار و دوباره کاری نجات میدهد. با این همه این مقوله

باید بتواند حداقل عام ترین مشخصات دموکراسی را اعم از مثبت یا منفی آنطور که اتفاق افتاده است و آنطور که تقاضا شده است و میشود همزمان توضیح دهد. بطوریکه استخوان بندی پدیده آشکار شود. مثلاً در هر حکومتی تابعیت یک اصل محوری است که خود را به اشکال اطاعت از قانون و ضوابط نشان میدهد و بالتبع وجود ضابطین و مجازاتها وزنداتها و ابزار دیگو موجود در جامعه را در این رابطه توجیه مینماید. اگر کسی حکومت را منهای تابعیت تعریف کند پایه نقد آن را حذف کرده است. بویکه اصل محوری را در آن نادیده گرفته است. باین خاطر تکیه بر مشخصات محوری در تعریف از اهمیت ویژه ای بر خوردار است. در اولین نگاه آنچه که در مقوله دموکراسی جلب توجه میکند ویرای دموکراسی امبری محوری است آنستکه دموکراسی نوعی دولت و مبتنی بر حاکمیت طبقه ای بر طبقات دیگر است حتی اگر این دموکراسی از نوع کمون باشد. این بدان معناست که مقوله دموکراسی مختص جوامعی است که به طبقات تقسیم شده باشند. دیگر آنکه دموکراسی از هر نوع که باشد تابعیت گروهی از گروه دیگری یعنی اقلیت از اکثریت را پرنسیپ خود اعلام میکند. یعنی قهر و سلطه گروهی بر گروه دیگر هنوز وجود دارد و بر آن متکی است. و سوم آنکه ناظر بر مشارکت و کنترل مردم در عرصه حکومت است. (تا آنجا که میتوان درکی عام از این مسائل داشت)

چهارم آنکه منافع طبقه معینی را تامین مینماید. و پنجم آنکه بعنوان قدرت سیاسی از انسان بیگانه است این بیگانگی تنها با محور قدرت سیاسی رفع میشود. ششم آنکه دموکراسی پشایه شکل حکومت و دولت خصوصیات مذکور را بروز میدهد.

رابطه دمکراسی و سوسیالیسم

نقدی بر نوشته ر. سارا محمود و ملاحظاتی در حاشیه آنرا - ر. منصور حکمت

مسیر آنرا بسوی زوال رقم میزند یا عدم امکان الفا بیکباره آنرا نادیده میگیرند و به گفتن اینکه دموکراسی مال بورژوازی است اکتفا میکنند. پاره ای دیگر با وقوع دولت کارگری دموکراسی را از عنصر طبقاتی رها دانسته و به صدور احکامی از این دست که "دموکراسی عین سوسیالیسم است" یا "دموکراسی جزء لاینفک سوسیالیسم" است یا به طرح "دولت آزاد" در شکل، مبارزت میورزند. به این مسئله باز میگردیم اما در پایان جمع بندی انتظارات متصور بر دموکراسی بیبنیم مارکس، لنن و انگلس نظرشان در باره دموکراسی چه بود.

انگلس می گفت "دائما فراموش میکنند که نابودی دولت نابودی دموکراسی نیز هست و زوال دولت زوال دموکراسی است." * او هدف نهایی و سیاسی حزب را "فائق آمدن بر قاسی دولت و بنابر این فائق آمدن بر دموکراسی" میدانست. از دیدگاه لنن "دموکراسی عبارت از دولتی است که تبعیت اقلیت از اکثریت را تصدیق دارد یعنی سازمانیست برای اعمال قوه فهریه سیستماتیک یک طبقه بر طبقه دیگر یعنی بخشی از اهالی بر بخش دیگر. هدف نهایی خود را تابدی دولت یعنی از بین بردن هرگونه اعمال قوه فهریه متشکل و سیستماتیک و بطور کلی هر گونه اعمال قوه فهریه نسبت به افراد قرار میدهم. " و مارکس می گفت "به نسبت آزادی از دولت است که جامعه * قابل توجه آنها که با تکیه بر گفته مائیفست دلمر بر "تسخیر دموکراسی" یا "به کف آوردن دموکراسی" دموکراسی را از چس سوسیالیسم و دارای قوابت با آن یا "عین سوسیالیسم" یا جزء لاینفک آن فرض می کنند یا به استناد به طرح مساله "گسترش دموکراسی" از سوی مارکس و انگلس به نتایج فوق می رسند و محور زوال دموکراسی را به معنای دولت درک نمی کنند.

آزاد است" این تعاریف نیز نشان میدهد که تئوری انقلابی تعلق دموکراسی را به جامعه طبقاتی امری ماهری برای دموکراسی فرض می کند. اکنون با همه این انتظارات به سراغ تعریف ر. سارا محمود از دموکراسی میرویم.

ایشان مدعی شده بودند که می خواهند هم "بمعنا تئوریک" وهم "بمعنای شعار مبارزات" توده ای مردم "دموکراسی را تعریف کنند. به هیچوجه به این اقدام ایشان نمیتوان ایرادی گرفت اگر قرار بود چنین تعاریفی بیهوده باشد بخش عظیمی از آثار مارکسیستی باید دور ریخته میشد. اما مسئله اساسی خود تعریف ایشان است.

با اهمیت ترین چیزی که در تعریف نویسنده مقاله وجود دارد اشاره به آنست که دموکراسی یک حکومت است. تعریف دموکراسی بمعنای نوعی حکومت باید مازا به عرصه طبقاتی بودن مقله راهنمایی کند. یعنی اینکه اولاً دموکراسی های مختلف میتوانند وجود داشته باشند و دوماً علیرغم تمام تفاوتها دموکراسی مشابه نوعی دولت در مان جامعه طبقاتی یا هنوز طبقاتی طرح میشود اما چنین انتظاری از تعریف ایشان عبث است زیرا علیرغم رفت و برگشت میان طبقات در سراسر مقاله اما هیچ تائیری از وجود طبقات در تعریف ایشان دیده نمیشود. دموکراسی از دیدگاه او در یک مان عمومی طرح میشود و بر یک مبارزه عمومی برای دموکراسی مبتنی است. آنجا که طبقه به تناقضات خود با این عرصه عمومی واقف میشود و مبارزه اش قطعیت و تشخیص می باید تعریف کاملاً ساکت است. تمامی مسائلی از قبیل تصدیق تابعیت گروهی از گروه دیگر، اقلیت از اکثریت، سلطه و تهر و وجود طبقات و... که دموکراسی را بمقابله یک دولت در مان جامعه طبقاتی ضروری میکنند از تعریف ایشان حذف شده است. به دو دلیل این امر بخاطر غیر

طبقاتی بودن مسئله است. یکی آنکه فارغ از مبارزه طبقاتی و پراتیک طبقات مختلف دموکراسی را بمقابله "مقوله ای که بشر از دیر باز با مفهوم آن آشنا بود، در عصر انقلاب بورژوازی بسط و تکامل یافت و هنوز نیز قابلیت آنرا دارد که تکامل یابد" مطرح میکند و آنرا چون پلنجه ای صاحب تاریخ و قائم به ذات و مجزا در نظر میگیرد. برای کسی که پراتیک را محور شناخت قرار میدهد (بگلدنریم از اینکه چگونه) و نویسنده خود را از این دسته میخواند مشکل نباید باشد که به درکهای مختلف از زاویه پراتیک های مختلف نگاه کند و وجود طبقات مختلف را پس درکهای مختلف برسیت بشناسد. اما نویسنده دموکراسی را در مان مبارزه طبقاتی در جامعه معین و میان طبقات معین بررسی نمی کند. لذا تاریخ آنرا از تاریخ حقیقی و حاضر جدا کرده و به گذشته های تاریخی حواله میدهد.

دیگر آنکه مثل خیلی های دیگر که زیر چماق تبلیغات بورژوازی دموکراسی را بعنوان مدال به سینته سوسیالیسم می زنند. این مقوله طبقاتی را جزو لاینفک سوسیالیسمی قرار میدهد که با هرگونه جلوه های طبقاتی سر ستیز دارد و یا محور این عناصر است که اصولاً به پیش میرود. لابد این دموکراسی که باید "عین" سوسیالیسم تلقی شود دیگر نوعی حکومت و دولت و سلطه و اقتدار گروهی بر گروه دیگر و امری مربوط به وجود طبقات در جامعه نیست. اگر اینها "بمعنا تئوریک" در تعریف دموکراسی نمی گنجند پس کجا باید از این مشخصات دموکراسی سخن گفت.

شاید نویسنده تنها خواسته است "بمعنای شعار مبارزات توده ای مردم" از دموکراسی تعریفی ارائه دهد. لذا گفتن این نکته را که دموکراسی "حکومتی است که تحت کنترل مردم باشد و مشارکت مردم در قدرت سیاسی را تامین کند" کافی دانسته است. این دموکراسی اگر روزگاری هم شعار مبارزات مردم بوده باشد تنها میتواند قبل از کمون پاریس و بسیار قبل تر از انکشاف درک کارگری و طرح خواسته های روشن طبقاتی و بلوغ طبقه کارگر صورت گرفته باشد. این دوران تا سالهای ۱۸۴۸! میتواند طول

رابطه دموکراسی و سوسیالیسم

نقلی برنوشته ر. سارا محمود و ملاحظاتی در حاشیه آرا ر. منصور حکمت

کشیده باشد زیرا در سال ۱۸۴۸ برای اولین بار و در پاریس بود که کارگران از برانداختن حاکمیت منظور روشنی معنای بر انداختن نظام بورژوازی داشتند. و ۱۸۷۱ در کمون پاریس دموکراسی خاصی خود را که همان دموکراسی مستقیم باشد تجربه کردند. سابق براین تحولات تمام انقلابات چیزی جز کمک به بورژوازی برقی بنست گرفتن حاکمیت نبود. در آن دورانها مشارکت و کنترل از سوی مردم بسته به آنکه مردم چه کسانی تلقی میشدند و اصولا این مقولات به چه معنایی بکار برده میشد یک شعار عمومی تلقی شده و تنها ترجمانی پیروزی طبقه ای بود که اثرات با منافع خود ترجمه کنند. در همان دوران عمومیت شمارها هم هر چند مبهم اما گروههای مختلف اجتماعی هر کدام تعبیر خود را از این شمارها داشتند. اما تعابیر مختلف تا به شمارهای مختلف بدل نشوند در عمومیت صوری خفه میشوند. تجربیات خوبی از سر گلشت تا این قماربازت صورت گیرد. اگر طرح شمار عمومی در آن دوران ناگزیر بود اما امروز دیگر بازگشت به عقب و شرکت در توهّمات قرن گذشته است. حتی مساواتیهای خرده بورژوا در قرن هفدهم تلاش میکردند درک روشنتری از مشارکت و کنترل و حاکمیت مردم ارائه دهند. مثلا لاورون عضو پارلمان را "عاملان ما" می نامید و میلتن که یک لیبرال بود میگفت حاکمان "خدمتکاران و زحمتکشان دائمی مردم"ند و درباره حاکم میگفت "مردم میتوانند بنا به دلوری خود بدلیل آنکه آزادند و انسان های آزاد زاده حق دارند هر طور که بهتر تشخیص مینهند بر آنها حکومت شود" اما همین ها به هنگام تعریف، زنان و مزدبگیران را جز مری دهندگان حساب نمی کردند و از حاکمیت مستقیم مردم سخن نمیگفتند و مالکیت خصوصی را تقدیس میکردند. بورژوازی بعنوان نخستین پیشگام طرح حکومت مردم مظهرش تنها حکومتی بود که منبعت از انسانها باشد نه

بر خون انسانی یا خدا و نیروهای ماوراء جامعه استوار باشد. در این خواست تمام طبقات فرودست سهیم بودند تنها پس از پیروزی این خواست بود که مردم به قسطیت دریاقتند که بورژوازی از مردم منظور طبقه سرمایه دار است. در بهترین حالت آنها از حکومت مردم انتخاب حاکمان از سوی مردم را مورد نظر داشتند. برای بازگشت به این دوران باید تمام تلاشی را که منظور نمایرات طبقاتی در امر دموکراسی شده است نادیده گرفت. در خواست هایی مثل حکومت مردم یا حاکمیت اکثریت یا حتی جمهوری اجتماعی در خواستهای مبهمی بودند از یک حاکمیت مستقیم و تسخیر دولت توسط طبقه کارگر تا آنکه بگفته مارکس "شکل سیاسی راهی اقتصادی کار یعنی کمون" بالاخره پیدا شده بود". لزان پس دموکراسی از زاویه طبقه کارگر یعنی حاکمیت مستقیم از طریق کمون در این نوع حکومت، دولت و ایضا دموکراسی بسوی زوال میروند. بدینسان مشارکت و کنترل که اموری عام و تفسیر بردار بودند با تسخیر دولت و دموکراسی مستقیم پیوند خوردند. آیا سارا محمود این حرکت به جلو را در عرصه شعار مبارزاتی در باره دموکراسی نادیده میگیرد؟ اگر نه چرا به توهّمات قرن گذشته و شعار دموکراسی عمومی بر میگردد. او در تعریف و حتی تحلیل خود دموکراسی طبقات دیگر را که واقعیتی است تاریخی، انکار میکنند تا بتوانند دموکراسی کارگری را در دموکراسی عمومی تعریف و کل مقوله دموکراسی را خارج از طبقات اعلام کند و از زاویه مبارزات مردم که امری کلی است به آن بپردازد. اگر تعریف دموکراسی "بمعناظ تنوریک" اساسی ترین خصوصیات دموکراسی را نادیده گرفته بود "بعنوان شعار مبارزات توده ای مردم" ما را در توهّمات قرن گذشته رها میکند. اما ایشان ادعا کرده بودند که میخواهند

تعریفی ارائه دهند" که معیار تشخیص انواع حکومتها باشد". اگر با تعریف او بعنوان معیار بسواغ حتی رسواترین حکومت بورژوازی هم بروم مدعی مشارکت و کنترل از سوی مردم است و تعریف هیچ متراژ دیگری برای رد ادعای آنها در اختیار ما نمی گذارد. آنها مدعی هستند که حکومت را اکثریت مردم تعیین کرده اند و از طریق پارلمان بر آن کنترل و در آن شرکت دارند. لاند سارا محمود خواهد گفت که مظهرش کنترل و شرکت واقعی است. تلاش بیهوده نیست زیرا به او خواهند گفت واقعی یعنی چه و چه تضمینی برای واقعی بودن دموکراسی معنای مشارکت و کنترل وجود دارد. او و مجبور خواهد شد که ابتدا یک کلمه واقعی پشت سر هر کدام از "معیار" هایش قرار دهند و اتوقت در پراگتت واقعی را هم تعریف کند. متاسفانه تعریف در این مورد نیز همچون رد ادعای دیگر ناکاممانده است.

سارا محمود در همان مقاله میگوید "مفهوم دموکراسی در ذهن یک سوسیالیست محصول استنتاجات عقلی این ذهن از تجربیات بشر در طول تاریخ است و بهین دلیل یک سوسیالیست میتواند مفهوم و معنای دموکراسی مطلوب خود را در مقابل مفهوم بورژوازی از دموکراسی بگذارد و یکمک خواهد تاریخی و استدالات منطقی ثابت کند کدام تعریف از دموکراسی واقعی است و "دموکراسی واقعی چیست" پس ما تاکنون با مفهوم دموکراسی در ذهن یک سوسیالیست رویوروده ایم. آنها کمون پاریس و حوادث پس از آن در همین یک قرن اخیر جزء "تجربیات بشر در طول تاریخ" محسوب نمی شوند و اگر میشوند چرا دموکراسی با شعار دورانهای توهم و عدم قانیز میان خواست طبقات مختلف تعریف میشود. اگر این تعریف "دموکراسی مطلوب" یک سوسیالیست است وجوه نا مطلوب در دموکراسی برای او چیست؟ اینجا به جای طرح واقعیت دموکراسی یا انتزاع دموکراسی از واقعیت تحت عنوان دموکراسی واقعی رویرو هستیم شاید این تز تئوبی راه کارگر که می گفت "طرح دموکراسی به صورت مقوله ای طبقاتی موجب رسیدن غیر چپ میشود" کماکان عامل تپرداختن به واقعیت های دموکراسی است.

آزادی بیان میکند... آزادی نه در لحظه ای که دولت از وجود باز می‌بستند و نه قبل از آن، ناگهان سر بر می‌آورد، آزادی آشکارا همپای تحلیل تدریجی دولت به آرامی افزایش می‌یابد" بعلاوه استراتژی جنبش کارگری انقلابی و سوسیالیستی برای محور طبقات و دولت در سراسر دوران گذار و در هر تاکتیک بطور مستقیم یا غیر مستقیم پیروسه تحقق خود را طی میکند، یعنی تاکتیک نهایی نیست که استراتژی را متحقق میکند، آنطور که اقتدار گرایان تلقین میکنند و می‌گویند محور دولت و سلطه در آینده‌های دور و بشکل خلق التامه رخ خواهد داد پیروسه محور دولت و ظهور آزادی با شکست ماشین دولتی آغاز و دنبال میشود. در این مفهوم دولت و ایضا دموکراسی دلیلی بر وجود بقایای طبقات در جامعه اند و با زوال این مقولات و به نسبت رفع آنهاست که آزادی و سوسیالیسم تحقق می‌یابند.

دموکراسی و اختلافهای با یک جوهر یکسان

در تعریف از دموکراسی گفتیم که دموکراسی از یکسو اعم از کارگری یا بورژوازی امر جامعه طبقاتیست و در ساختمان طبقاتی جامعه ریشه دارد و از سوی دیگر بسته به آنکه کارگری یا بورژوازی باشد برخوردی متفاوت بامنشا اجتماعی خود خواهد داشت این وحدت و تمایز در عین حال منشا برخوردهای متفاوت به امر دموکراسی است. گروهی با تکیه بر منشا طبقاتی دموکراسی آن تغییرات مهمی را که در دولت کارگری بر آن تحمیل میشود و تغییر مسیر آنرا بسوی زوال و همچنین عدم امکان الفاغوری آنرا نادیده میگیرند. و با گفتن این که دموکراسی امری ماهیتا مربوط به طبقه کارگر نیست آنرا فی‌التقریر مرهود می‌شمارند. گروه دیگر با وقوع دولت کارگری تمام عناصر بازمانده از جامعه طبقاتی را که دموکراسی را سر پا نگه می‌دارد نادیده گرفته سوسیالیسم یا عین سوسیالیسم میخوانند.

در نگاه اول و بنا بر تعابیر - حکمت از

رابطه دموکراسی و سوسیالیسم

نظری برنوشته ر. سارا محمود و ملاحظاتی در حاشیه آرا ر. منصور حکمت

آزادی از دیدگاه سارا محمود

مقاله سارا محمود همزمان با نقد دموکراسی به مقوله آزادی نیز می‌پردازد. و بر خلاف دید مثبت اش نسبت به دموکراسی با تردید به مقوله آزادی نزدیک میشود. او معتقد است که "دفاع از آزادیها تکیه گاه لیبرالیسم است" این بار نیز آزادی و نگرش مختلف به آن از دیدگاه طبقات مختلف معیار بررسی نیست. همانطور که فقط یک نوع دموکراسی وجود داشت و آنهم متعلق به مردم علی‌العموم بود آزادی هم متعلق به لیبرالها است. آزادی خواهی انعکاس محدودیت اجتماعی بر پراتیک فردی اجتماعی و تاریخی انسانها نیست و لاجرم طبقات مختلف با درک محدوده‌های اجتماعی خود در کلهای مختلفی از آزادی نثارند تنها لیبرالها هستند که از آزادی دفاع میکنند. حتی دفاع از آزادی قرار گرفتن در صف طرفداران مالکیت خصوصی است یا حتی آنارشیسم است. البته شایسته این خاطر است که از دیدگاه ایشان آزادیخواهی تاریخ طولانی ندارد اگر نه با تکیه بر تاریخش آنرا از تاریخ جدا کرده به مایملک عمومی تبدیل نموده‌اند. این تحلیل غیر طبقاتی از آزادی تنها پدید "مثبت و منفی" کردن معنای آزادی میشوند دو نوع متفاوت از آزادی را درک کند لذا "نثر مالکیت خصوصی محدود کردن آزادی در معنای منفی است" نه اساس آزادی. زیرا اگر چنین بگویند ناچار از قبول تکرشهای متفاوت از سوی طبقات مختلف به امر آزادی میشوند و این مفاخر "تجربه تاریخی" بشر است. اگر آزادی بمعنای رهایی از دولت مطرح شود ایشان میگویند دیگر "تجربه اینجا آزادی نه در مفهوم فردی بلکه به مفهوم رهایی بکار برده شده است، یعنی آزادی تجربه شده و تاریخی کنار گذاشته شده و از مفهومی از آزادی سخن گفته میشود که هنوز تجربه نشده" پس نتیجه میگیریم در مورد آزادی دیگر نمی‌توان از آزادی مطلوب سخن گفت و

آنرا در مقابل مفهوم بورژوازی از آزادی قرار داد یا از آزادی واقعی سخن گفت کاریکه در مورد دموکراسی میسر بود. درک و دفاع کارگری از آزادی وجود ندارد زیرا "تجربه نشده" است این نگرش متعلق به کسی است که پراتیک را بعنوان محور شناخت مطرح میکند. با این شیوه بر خورد باید گفت در مورد سوسیالیسم چه آها تجربه شده است؟ در مورد کمونیسم چه‌توالی آخر پراتیک تاریخی اجتماعی به تجربه گزایی صرف تقلیل داده میشود و منشا درک پراتیک تاریخی طبقاتی موجود نیست.

اگر پراتیک، تاریخی و اجتماعی درک شود و نه پراتیک انتزاعی انسان منفرد، آنگاه آزادی هم تاریخ، یعنی منشا و گذشته و آینده ای خواهد داشت. زیرا آزادی هم مانند دموکراسی یک رابطه اجتماعی است و بر خلاف دموکراسی بر نفی سلطه و طبقات در جامعه استوار است. مارکس بدون نگرانی برای اینکه این آزادی "هنوز تجربه نشده است" آنرا صرف و حتی تقاضا میکند. او میگوید با تسبب آزادی از دولت است که جامعه آزاد است. لندن و انگلس نیز آنرا به معنای محور سلطه و دولت و ایضا دموکراسی درک میکنند. و هیچ قرابتی هم میان آن و دموکراسی نمی‌بینند و اتفاقا این آزادی است که بزعم آنها با سوسیالیسم قرابت دارد. پیروسه گذار از سرمایه داری به کمونیسم از جمله ناظر بر پیروسه محور طبقات و دولت و رشد تدریجی آزادی است. آزادی و سوسیالیسم در یک ساعت فرخنده خلق میشوند بلکه بیژانی که دولت و طبقات زوال می‌یابند این مقولات پدیدار میشوند. حال درپیر که مورد علاقه نویسندگان راه کارگر و از جمله نویسنده مقاله است در نوشته اش بنام مرگ دولت نود مارکس می‌نویسد "آزادی بهر معنایی که مورد نظرمان باشد، خرد را بطور تاریخی و مشخصا در درجه

رابطه دمکراسی و سوسیالیسم

نقلی پرنوشته ر. سارا محمود و ملاحظاتی در حاشیه آرا ر. منصور حکمت

دموکراسی چنین به نظر می آید که با کسی از گروه اول رویو هستیم و میتوان او را بعنوان شاعری بر گروه اول مثال زد اما او با دادن شعار حکومت کارگری تقاضای خود را برای نوعی دموکراسی اعلام میکند زیرا بالاخره دولت کارگری هم نوعی دموکراسی است و دموکراسی پدیده ایست مختص جامعه طبقاتی. لابد از دیدگاه - حکمت این حکومت فاقد عناصر بورژوازی اقتدار و سلطه گروهی بر گروه دیگر است و هیچ مشخصه ای از دولت پنهانی اعم ندارد. اگر اینطور است که در عرصه عمل فرقی میان او با گرایش دیگر نخواهد بود. کسی که دموکراسی را مختص جامعه طبقاتی میدانند باید اذعان کند که دولت و ایضا دموکراسی نوعی کمون را بعنوان "شر ضروری" پذیرفته است و حکومت کارگری - حکمت متضمن همین "شر ضروری" است. عدم تاکید بر این مشخصه "حکومت کارگری" نقد ما را از دموکراسی تیره میکند. اما - حکمت کسی است که و قوف خود را بر دموکراسی مقابله یک پدیده مربوط به جامعه طبقاتی اظهار نموده و بر آن پای می نشرد اما این مخالفت تنها در سطح باقی میماند و بر فرود عملی با مسئله تنها عوض کردن نام پدیده است. یعنی اینبار دیگر "حکومت کارگری" یک دموکراسی نیست. (اگر حکمت هم با اصطلاح برنامه حزب موافق باشد) این دیگر از نظر شکل "دولت آزاد" است. اینجا آزادی بعنوان شکل حکومت نقش دموکراسی را بعهده میگیرد بی آنکه نقد دموکراسی را شامل شود. شاید از دید - حکمت اصل تابعیت گروهی از گروه دیگر و ایضا سلطه سیاسی در اشکال حکومتی رخ غیبتابند و یکسره دولت بی شکل میشود. اگر آزادی بعنوان شکل دولت میتواند یکسره از این مقولات طبقاتی بری باشد چرا دموکراسی مقابله یک شکل نتواند چنین باشد. و سارا محمود این رسالت را بری

دموکراسی به همان شیوه که حکمت برای آزادی بر عهده دارد به دوش میگیرد. بهمین دلیل - حکمت مثال خوبی برای گرایش اول نیست. او در نهایت به گرایش دوم نزدیک میشود هر چند از راهی پرپیچ و خم. گرایش دوم که خطر دولت گرای مستقبا او را تهدید میکند و میتواند آستان بوروکراسی از جنس اردوگاهی اش باشد (تا آنجا که تابعیت و اقتدار سیاسی را در قالب دموکراسی تقدیس میکند) اعتباری برای طبقاتی بودن مقررله دموکراسی قائل نیست. نشانه این انحراف قربانی با جوهر یکسان است که میان دموکراسی و سوسیالیسم قائل است. و رابطه تقابلی آنها را در پروسه حرکت تفسیر میکند. اما هنوز هیچ چیز مانع از آن نیست که این دو گرایش در عمل دولت گرا محسوب شوند. زیرا آنها بهنگام ترسیم دولت کارگری و رابطه حزب و دولت و شکل و ساختمان آن و دنبال کردن استراتژی محوطیقات و دولت از طریق اقدامات فوری و مداوم است که خود را انکشاف میدهند و نه صرفا در عرصه تعریف دموکراسی. ترسیم این پروسه است که ممکن است همگونی یا تفاوت ها را عیان کند. در این رابطه همانطور که دیدیم - حکمت که نمیخواهد شعار دموکراسی بدهد شعار دموکراسی را در قالب آزادی میدهد و با ناهماهنگی گرفتن اینکه حکومت مورد تقاضایش یک دموکراسی است بدینوسیله "حکومت کارگری" مورد نظرش را شامل نقد دموکراسی قرار نمیشد و بهمین دلیل در کنار کسانی قرار میگیرد که طالب دموکراسی هستند و عناصر طبقاتی را در دموکراسی پنهان میکنند تا جزء لاینجزای سوسیالیسم شود. منتها - حکمت برای اینکه چهره منفرد دموکراسی اش آسیب نبیند حکومت کارگری را از نظر شکل یک "دولت آزاد" میخواند و به همه مشخصات

پاژمانده از جامعه طبقاتی که در دولت متمکن آند نس آزادی میزند. اگر گروه دوم سر به آستان دموکراسی می ساند و اقتدار سیاسی را در قالب دموکراسی تقدیس میکند اما - حکمت اقتدار سیاسی و سلطه گروهی بر گروه دیگر را نه شری ضروری بلکه بنام آزادی تظہیر میکند. لابد همانطور که سوسیالیسم میتواند دموکراسی را بعنوان جزء لاینجزایش پذیرد دولت هم با آزادی کنار آمده است.

پایمی که در این تحلیل های متنوع اما با نتایج یکسان موج میزند. دولت گرای است. در این شیوه کار دولت گرای خود را در عدم نقد سلطه و اقتدار گروهی بر گروه دیگر نشان میدهد و آرا مقابله یک ضرورت دائمی و طبیبی در جامعه و در روابط اجتماعی از زیر ضرب خارج میکند. در حالیکه سوسیالیسم کارگری انقلابی حتی وقتی بعنوان یک ضرورت این مقولات را در اختیار میگیرد نام آنها را عوض نمیکند و اذعان میدارد که هنوز جامعه اسیر بقایای طبقات است و اذعان عمومی را به دولت خود منوجه میسازد و مبارزه مستقیم و غیر مستقیم بر علیه این بقایا را تاکید و رهبری مینماید. اما - سارا محمود این پس مانده های بورژوازی را بنام "حاصل مبارزات مردم" تقدیس میکند. و - حکمت آنها را بنام آزادی در دولت نامری میسازد. در این صورت است که عناصر انقلابی سوسیالیست با نقد سلطه، پرورش غیبتابند بلکه برای راهی سلطه بد به سلطه خوب حواله میشوند. این طرز تلقی تنها مربوط به آینده دور نیست. و در ابعاد

* اگر قرار بود مردم حاصل مبارزات خود را تقدیس کنند باید در همان دوران سوژ باقی می ماندند. مردم اصولا حاصل مبارزات خود را نقد و از آن فراتر می روند. در مورد دموکراسی و دولت کارگری هم وضع به همین منوال است. آنها آنچه را به دست می آورند خود نقد می کنند و از میان بر می دارند زیرا به این دستاوردها فقط بعنوان ابزار برای رسیدن به راهی و آزادی می نگرند.

رابطه دموکراسی و سوسیالیسم

نقدی بر نوشته ر. سارا محمرد و ملاحظاتی در حاشیه آن را - منصور حکمت

تشکیلاتی و برنامه ریزی های اجتماعی خود را بشکل بوروکراسی، کارمند سازی، امتیاز طبیبی، سلطه گزایی، فرقه گزایی و سکتاریسم، توجیه وسائل با هدف های دور و... انکشاف میدهد. این یک انحراف گران جان قذیبی است که امروز تمارهف روشن تر خود را کشف میکنند. بینش دولت گرا استرالیوی محور طبقات و ایضا دولت و دموکراسی را بعنوان تاکتیک نهایی به آینده دور حواله میدهد در حالیکه این هدف استراتژیک با درهم شکستن ماشین دولتی آغاز و در هر اقدام دولت کاری مستقیم و غیر مستقیم دنبال میشود. پروسه گذار از سرمایه داری به کمونیسم از جمله پروسه گذار از دولت به آزادی است زیرا به همان میزان که دولت و ایضا دموکراسی محور میشود آزادی و سوسیالیسم پدیدار میگردد. بگفته مارکس "به نسبت آزادی از دولت است که جامعه آزاد میشود".

اگر آثار شیسم و اکشن عاطفی و خرده بورژوازی در قبال سلطه است بیانش اقتدار گرا نه تنها فاقد هر گونه عاطفه و غیره منطق یافته بر علیه سلطه است بلکه از سلطه حظ میربرد و امتیاز به شرط آنکه متعلق به او باشد امری طبیعی است. او امتیاز به هر شکل و سلطه از هر نوع را دشمن نمیدارد بلکه تنها با شکلی از سلطه می جنگد.

ر- حکمت بدرستی بر شرایط کنونی و استفاده بورژوازی از مقوله دموکراسی و تیره ساختن اذهان نسبت به اهداف جنبش کارگری کمونیستی انگشت می گذارد اما برای پرهیز از این فضا فقط نام دموکراسی را عرض میکند و آزادی میگذارد و حکومت کارگری را که بنا بر مشخصاتش در شکل و محتوی هنوز نوعی دولت و ایضا دموکراسی است، "دولت آزاد" مینامد. اگر گروه اول در این گرایش دموکراسی را مدال سینه سوسیالیسم کردند و

قربت سوسیالیسم و دموکراسی را کشف نموده اند، ر- حکمت قربت دولت و آزادی را کشف نموده است و مدال آزادی را به سینه دولت میزند. اما نامها از تغییر محتوی عاجزند آنچه باید از میان برداشته شود و مورد نقد قرار گیرد خود دولت و چهره و شکلش است صرف نظر از هر نامی که بر آن متصور باشد.

سارا محمرد و دولت غیر

ایدئولوژیک ۱

هشدارهای سارا محمرد برای دولت ایدئولوژیک باب دیگری از درک نادرست او از دولت و ایدئولوژی میگذارد. برای روشن تر شدن مطلب باید ببینیم رابطه دولت و ایدئولوژی چیست.

درک نادرست از ایدئولوژی باعث شده است که بسیاری دولت را به اعتبار آنکه بر مدعای خاص نظری استوار نیست غیر ایدئولوژیک بنامند. دلیل آنها مرزبندی یا طرفداران دولتهایی منحصی یا "دولتهای مارکسیستی" و "کمونیستی" و غیره است. واقعیت اینست که تا آنجا که به مارکسیسم مربوط است دولت حتی در بهترین حالت یعنی دولت کارگری یک "شرط نامیده میشود و نشانه تنفیضات هنوز موجود طبقاتی است. مقوله ای بنام دولت کارگری از دو جزء تشکیل شده است که هر دو مورد نقد مارکسیسم است و در جوهر خویش با آنها توافقی ندارد. و خواهان از میان رفتن آنهاست. یعنی جنبش کارگری انقلابی بر علیه موقعت کارگری قیام میکند و معطوف به از میان برداشتن دولت است و اذعان میدارد که تا آنجا که دولت را پذیرفته است یک "شرضوری" را پذیرفته است و این را کتمان نمیکند که دولت و ایضا دموکراسی بازمانده جامعه و محدودیت های طبقاتی ایدئولوژیک است. مارکسیستی خزانان این مقولات البته پله دهن کجی به مارکسیسم است. پس بحث بر سر الصاق این با آن

ادعای ایدئولوژیک به دولت نیست بلکه بر سر ماهیت دولت است که اساسا از جنس ایدئولوژی است. برای آنها که ایدئولوژی را مثنی اصول و قوانین و مفاهیم نمیدانند یا فقط اینها نمیدانند نه تنها دولت بلکه تمامیت سازمان اجتماعی جامعه طبقاتی ایدئولوژیک است و این مسئله در جامعه سرمایه داری به عمیق ترین شکل خود دست یافته است. اگر ایدئولوژی را درک و وارونه یا آگاهی کاذب بدانیم لاجرم باید آن روابط اجتماعی و پراتیکی را که این آگاهی ناظر بر آنست بعنوان منشا آن باز شناسیم.

جداتی کار زنده از کار مرده و تیلور آن در دو شخصیت جداگانه مثل سرمایه دار و کارگر بنیاد شکل گیری روابط ایدئولوژیک جامعه کنونی و واقعیت مرکزی جامعه سرمایه داری است. موقعت کارگری و موقعت سرمایه داری یعنی وجود دو طبقه اجتماعی در سایه این جداتی میسر بود. در حالیکه بنیاد و اساس سرمایه و ذات مالکیت خصوصی کار است یعنی بنیاد یگانگی پندیده را اثبات میکند وجود طبقات ناشی از جداتی و انتزاع کار از مالکیت یا همان کار مرده، دوگانگی ماهیت یافته آن را به نمایش میگذارد. سازمان یافتن روابط اجتماعی بر محور یک جداتی کاذب منشا آگاهی کاذب و لاجرم درک وارونه از پندیده است. جریان یافتن این دوگانگی بر بستر یگانگی واقعی امری است که تنها زیر سلطه طبقاتی میسر است و مجمرعا اساس پندیده ای بنام جامعه سرمایه داری را تشکیل میدهد. پندیده روابط اجتماعی در جامعه سرمایه داری مثل قام اشکال پندیده ای کته آن مستور و نمود وارونه بنیادهای خویش است و چنین مینماید که سرمایه کار را می آفریند و از این رو بر آن تسلط دارد. این تسلط و نمود وارانه به شکل روابط اجتماعی ماهیت یافته است کشف یگانگی در پس این وارستگی و تناقض توسط علم میسر است علمی که در قشر بورژوازی خود پنهان نیست.

مارکس می نویسد: "در مورد اشکال پندیده ای از قبیل "ارزش و بهای کار" یا "دمستره" که بنحو دیگری غیر از رابطه ذاتی خود یعنی ارزش و

رابطه دموکراسی و سوسیالیسم

نقدی بر نوشته ر. سارا محمود و ملاحظاتی در حاشیه آرا ر. منصور حکمت

بهای نیروی کار تجلی مینماید همان حکمی صدق مینماید که در باره تمام اشکال پدیده ای و کنه مستتر آنها صادق است. در حالیکه اشکال پدیده ای مستقیماً و خودبخود مانند راه و رسم عادی ادراک در ضمیر منعکس نمیکردند. کنه آنها باید فقط بوسیله علم کشف گردد... (کاپیتال ص ۴۹۱).

درک و ارائه از پدیده اگر تنها مشتق اصول و مفاهیم و ذهنیت محض بود یا اصلاح زبان و سرچشمه به فرهنگستان و چاپ جلدی از فرهنگ سالانه فیصله می یافت و ظرف یک نشست دولت ایدئولوژیک از صفحه روزگار محو میشد اما این وراثتی به مثابه سازمان روابط اجتماعی تدریجاً و واقعی یا تمام متعلقاتش مادیت یافته است و دولت یکی از این متعلقات جامعه طبقاتی است. این مادیت هم خود وهم تفکر ناظر در آن ایدئولوژیک است. این وراثتی مادیت یافته یعنی ایدئولوژیک، سازمان و قالب بندی کار مرده و کار زنده را تشکیل میدهد و تسلط گروهی بر گروه دیگر را چنین امری عادی و منطقی جلوه مینهد. دولت غایب و ابزار این سلطه است آگاهی بر کنه پدیده و ذات آن از آنجا که افکار طبقه حاکم به افکار حاکم ارتقاء می یابد یا دشواریهای بسیاری روبروست و به همین دلیل کم نیستند کسانی که سلطه فرد بر فرد و گروهی بر گروه دیگر که امر حکومتهاست برایشان امری طبیعی است. نه ناشی از سلطه سازمان طبقاتی ایدئولوژیک جامعه انسانی. مارکسیسم به مثابه یک تئوری انقلابی - علمی کشف و بررسی آن سوری این وراثتی و تغییر و دگرگونی در این سازمان ایدئولوژیک روابط جامعه انسانی یعنی رفع ایدئولوژی را بجا به رهایی انسان دنبال میکند. از این رو مارکسیستها دولت را در بهترین حالت هم که برخی از مشخصات دولت بودن خود را از دست داده است و یک دموکراسی از نوع کمون است به عنوان ارثیه سازمان طبقاتی ایدئولوژیک جامعه

نقد کرده و به عنوان یک شرط ضروری که ضرورتش از وجود بقایای نظام طبقاتی ناشی میشود از آن یاد می کنند. ایدئولوژیک بودن این دولت همان قدر واقعی است که دولت بودنش. جنبش کارگری انقلابی تا محروم گونه سلطه و استثمار هر گونه فرد از فرد و مظاهر ایدئولوژیک جامعه طبقاتی هم زمان متقدم عملکرد پروسه ای خویش است یعنی دولتی را که خود بنا می نهد نقد میکند. با هیچ عنوان دیگری نمی توان این بازمانده سازمان ایدئولوژیک جامعه طبقاتی را آرایش کرد. حتی اگر تصدیق تابعیت اقلیت از اکثریت و سلطه بخشی بر بخش دیگر از صندوق آزادی عمومی در آمده باشد یا توسط شوراها معمول شده باشد. این به معنای نقی آزادی شوراها نیست بلکه بدین معناست که شوراها فاصله خود را تا رهایی میفهمند و هر تصمیم خود را نسبت به رهایی کامل جامعه ارزیابی می کنند. این که کسی خیال کند ظرف یک امروز تا فردا میتران دولت را از میان برداشته زیرا بازمانده جامعه طبقاتی است همان قدر انحرافی است که کسی دولت را چون از آزادی شوراها ناشی شده است دیگر دارای مشخصات عام دولت نداند. این آگاهی و اشراف بر این مساله است که اقتدارگرایان خوش غیذارند. حتی آنها این است که در عرصه فردا و وراثتی های مادیت یافته و مفاهیم ناظر بر آن دست بپزند نه به ریشه ها. این ایدئولوژیک ها در بهترین حالت مدافعان آینده وضع موجودند. اگر تغییرات مرده نظرشان حاصل شد به ستایش آن میپردازند. و تحت عنوان دستاورد مبارزات مردم هر گونه نقد وضعیت ترین را سرکوب مینمایند. چنین بینشی نمیتواند درکی ناظر بر انقلاب و مداوم آن داشته باشد بخشی از متعلقین به این بینش حتی هنوز جرات نمی کنند از حاکمیت مسلیم مردم بجای مشارکت و کنترل سخن بگویند تا چه رسد که متقدم همین حاکمیت مستقیم هم باشند. بزعم آنها همان آزادی بیان و احوال و اجتماعات و آزادی عمومی و... هم

از سرما زیاد است گیویم که از صندوق آزادی عمومی خاتم تا جردر بیاید ودر بعضی نقاط حتی کمتر از نصف مردم در رای گیری شرکت نکنند چه باک. مهم این است که این دولتها "غیر ایدئولوژیک" هستند. آنها واقعا اینطور است و آنها دولت اساسا میتوانند غیر از تجسم روابط ایدئولوژیک چیز دیگری باشند؟.

در اجتماعی مبتنی بر طبقات افراد نیز دارای موقعیت یا جایگاه ایدئولوژیک اند. مثلاً در جامعه سرمایه داری فرد عبارت از کسی از که توسط سازمان ایدئولوژیک جامعه سیقل خورده و قالب گیری شده است و مهر طبقه ای معین را بر پیشانی دارد حتی خود جناب بورژوا نیز محکوم است تا به فرمان چرخ اقتصاد و رقابت مطیعانده گوش دهد و گرنه به سلك ورشکستگان خواهد پیوست. این موقعیت اجتماعی همه هستی او را میسازد و این همه هستی اوست که در جریان بازار باز سازی میشود. او تجسم کار مرده یعنی سرمایه شخصیت یافته است. در مورد کارگران نیز به اعتبار موقعیت کارگروشان یعنی جایگاه اجتماعیشان تنها تجسم نیروی کار محض اند. تهنی از هر گونه خلاقیت و مشخصه فردی همانطور که خرده بورژوا تجسم حوص و آرز سرمایه کوچک است. این مقام های ایدئولوژیک باسلطه پاس داری میشود و به مثابه سلولهای ایدئولوژیک است که افراد را در خود زندانی کرده است از این رو فرد در جامعه طبقاتی با تنهایی و جداتی ضروری اش از دیگران به مثابه فرد مشخص میشود نه با شکوفائی استعداد و توانائی هایش. او به اندازه رهایی اش از این سلول ایدئولوژیک طبقاتی و با پیوند غیر ایدئولوژیک اش با دیگران از آزادی بر خورده دلم میشود.

این قالب بندی و سازمان اجتماعی بر افراد حاکمیت دارد از این رو تنها از فرد تحت شرایط و نه از فرد به مثابه فرد آزادی در جامعه طبقاتی میتوان سخن گفت.

بظهور خلاصه ایدئولوژی عبارت است از سازمان روابط اجتماعی طبقاتی جامعه و وراثتی مادیت یافته و توجیح و توضیحات آن در عرصه ذهن به مثابه آگاهی کاذب. میتوان گفت: ایدئولوژی پرده ساتریست که حقیقت پندیده

زیرا فقط "تجربه مشخص تاریخی" شامل درک و پراتیک طبقه حاکم میشود و تمییز از مقلات دیگری که در پراتیک طبقات غیر حاکم میگذرد و مبنای درک آنها و مرکز شعور طبقاتی آنهاست تعریفی ارائه داد: "باید به مشاهده درختهای مشخص اکتفا کرد." ایشان اما با تجربه گریبان محض و ثنویت در شناخت شناسی مرز بندی کرده و پراتیک را به "نقطه عزیمت شناخت" منتقل کرده بودند. اما از یکسور پراتیک تاریخی اجتماعی را که ضرورتاً قبول گشته و آینده برای پدیده ها است و لزومی دیگر درک های متفاوت را که به پراتیک های اجتماعی تاریخی متفاوت پیوند دارد نادیده میگیرند. بهمین علت آزادی تنها در مفهوم فردی اش تاریخی است نه در مفهوم اجتماعی اش زیرا این مفهوم "هنوز تجربه نشده" است. این "تئوری شناخت" به هر کس نزدیک باشد اما ربطی به مارکسیسم ندارد. برای برخورد به دموکراسی شد مذکور کاملاً تعبیر میکند. سارا محمود از حکمت گله میکند که گویا معتقد است "یک مارکسیست نمیتواند دموکراسی را تعریف کند و فقط باید تاریخ دموکراسی را شرح دهد." همانطور که ملاحظه میشود در مورد آزادی فقط باید تاریخش شرح داده شود (تاریخ آنطور که مورد نظر سارا محمود است) و تعریف عمومی ارائه دادن خطاست. در مورد دموکراسی پرنسیپی دگرگونه اتخاذ میشود و در آن جا نباید فقط تاریخ دموکراسی را شرح داد بلکه باید فراتر رفت.

در شناخت شناسی سارا محمود ارائه تعاریف اغلب از محدوده عینیته که از آن برخاسته اند فراتر میروند" اما نه در محدوده آزادی بلکه برای تعریف دموکراسی. البته کسی که مقاله ایشان را خوانده باشد میدانند که در تعریف دموکراسی علیرغم این ادعاها حتی "تجربیات تاریخی" را تجربه کمون پاریس هم دنبال نمیکند تا چه رسد که از آن فراتر روند.

برای آنکه ایشان پراتیک را امری عینی بدانند هیچ دلیلی در دست نیست. اما برای نفی عینیت و حتی خود پراتیک طبقه کارگر که "نقطه عزیمت شناخت" از آزادی است توسط ایشان همین دلیل کافی است که آزادی را فقط به بورژوازی و

رابطه دموکراسی و سوسیالیسم

تقلی بر نوشته ر. سارا محمود و ملاحظاتی...

جا که عناصر بورژوازی و طبقاتی دولت و دموکراسی و شکل بروز آنها نادیده میگیرند، بر هم منطبق میگردند و به جریان آندزگرا و بوروکرات خدمت میکنند و یا به آن تبدیل میشوند. به این مساله هر چند به اشاره پرداخته شد. اما مساله اساسی مقاله ر. سارا محمود یعنی تعریف دموکراسی و آزادی در اینجا مورد نظر ما است. برای دنبال کردن این محور در مقاله خواننده با مشکلات بسیار روبرو است که عمده ترین آن عدم وجود یک مندولوژی ثابت و پرنسپ واحد در بررسی مقلات مطروحه در مقاله است. در سراسر مقاله ما با پرسش از پرنسیپی به پرنسیپ دیگر و از روشی به روش دیگر روبرو هستیم. بطور کلی نه با یک "خط واحد، که با برخورد خطوط روبرو هستیم. اگر بتوان در این مجموعه متناقض جهت واحدی یافت همانا دفاع از دموکراسی بعنوان جزء لاینجزای سوسیالیسم است. برای آشنایی با تناقضات مقاله بعنوان مقال میتوان به مسائل زیر اشاره کرد.

مقاله در همان آغاز از مباحثه "حجت الاسلام مصباح با احسان طبری" مثالی میآورد و میگوید او (مصباح) معتقد است که "انسان یا باید به مشاهده درختهای مشخص اکتفا کند و یا اگر تعریف عمومی ارائه میکنند پس حق با ایده ایسم است و منشا آگاهی ذهن است نه عین". این حکم برای آن آورده شده تا با نفی آن اثبات شود انسان قادر به ارائه تعاریف عمومی است اما وقتی ر. حکمت به تعریف آزادی می پردازد اینجا دیگر سارا محمود است که به روش مصباح جبری او ظاهر میشود و میگوید "اینجا آزادی نه در مفهوم فردی بلکه در مفهوم رحایی بکار برده شده است. یعنی آزادی تجربه شده و تاریخی کنار گذاشته شده و از مفهومی از آزادی سخن گفته میشود که هنوز تجربه نشده است." از دیدگاه ایشان لاید از سوسیالیسم و کمونیسم و محور طبقات نیز نباید تعریفی ارائه شود یا بصورت خواسته یا "منظور" مطرح شوند

را مستور میدارد یا قالب بندی یا تحقق و ارتنگی نمود پدیده است. ایندولوژی يك رابطه اجتماعی است حال در جامعه ای که بر این متوال شکل یافته است و برسبیله يك دولت به این حیات ایندولویك تداوم می بخشد کلیه روابط اجتماعی ایندولویك خواهد بود. انگلس در "تیر یاخ و پایان فلسفه مینویسد: در وجود دولت نخستین نیروی ایندولویك مسلط بر انسان در بر ما خود قایی میکند." (صفحه ۷۴). اما سارا محمود دولت را محض آنکه مدعای خاص نظری نداشته باشد "غیر ایندولویك" میداند. این خود درک نادرستی از دولت و سازمان روابط اجتماعی در جامعه طبقاتی و لاجرم عدم درک سوسیالیسم به مقابله جنبشی است که این روابط اجتماعی را دگرگون میکند.

مروزی بر کلیت مقاله ر. سارا محمود

مقاله کار خود را با شکافتن خط نظر ر. حکمت بر "تعاریف عمومی" آغاز میکند. چقدر این جنگ واهی است به نویسنده و برداشتش مربوط میشود. ما بنا را بر این میگذاریم که ر. حکمت علیرغم ارائه صدها تعریف عمومی فقط بخاطر مخالفت با تعاریف عمومی است که از تعریف دموکراسی "سریاز میزند" و گفتن اینکه دموکراسی کشدار و قابل تفسیر است دال بر این ادعای نویسنده مقاله راه کارگر باشد. ما به این عرصه وارد نمی شویم زیرا اساساً نقد ر. حکمت را از این زاویه نگاه نمیکنیم. اتفاقاً نویسنده با ر. حکمت دارای قراینتهایی است که اگر قرار باشد ر. حکمت را نقد کنیم باید او را در کنار نویسنده مقاله قرار داده و همزمان به نقد بنشینیم. اطلاق اصطلاح "دولت آزاد" بشکل "حکومت کارگری" از سوی ر. حکمت دلای همان چهره تفکر است که مدعیان دموکراسی به مقابله جزء لاینجزای سوسیالیسم و از جمله نویسنده مقاله دارا هستند. این بینشهای چنان قربانی با هم دارند که علیرغم تفاوتهای فاحش صوری در آن

رابطه دموکراسی و سوسیالیسم

نقلی برنشته ر - سارا محمود و ملاحظاتی در
حاشیه اول ر - منصور حکمت

لیبرال ها منتسب میکنند. زیرا آنها از يك آزادی تجربه شده یعنی آزادی فردی سخن میگویند.

سارا محمود از این که حکمت "خط بطلان بر همه نظریات لیبرالی دانشمند، محقق و فعال اجتماعی" کشیده است برآشفته میشود اما خود بر قام آنچه بنام آزادی از سوی مارکسیستها مطرح شده است خط بطلان میکشد زیرا از آزادی "هنوز تجربه نشده" سخن میگوید.

اگر خیال کنیم که او بر این پرنسپ هم استوار بماند اشتباه کرده ایم. این پرنسپ به دره آن میخورد که اول اسلحه حریف را بگیرد و آن وقت تا بهراحتی وارد این عرصه متنوعه وقت چرخه نشسته" بشود و فقط برنی حفظ احترام به نظریات موجود به آنها اشاره کند بی آنکه این تعاریف ذره ای در نتیجه گیرش دخیل شوند. وقتی این رسالت انجام شد در به همان پاشنه میچرخد. بزرگم ایشان آزادی فردی تنها مفهوم تجربه شده بشر است. در سایر موارد آزادی يك امر "آرمانی" یعنی تجربه نشده است. مارکس در باره کمونیسم که خود متضمن آزادی است میگوید: " کمونیسم

برای ما وضعیت امروزی نیست که باید برقرار شود. ایده ای نیست که واقعیت باید خود را با آن تطبیق دهد. ما آن جنبش واقعی را کمونیسم مینامیم که وضعیت کنونی امور را ملغا میسازد. شرایط این جنبش از مفروضاتی که هم اکنون موجود است، نتیجه میشود." (لبنفولوی آلمانی). مارکس مفروضات را امروزی عینی و اجتماعی فرض میکند نه ایده ها و آرمان ها بلکه آن ایده ها و آرمان ها را ناشی از این مفروضات تلقی میکند. اما از دید سارا محمود چنین مفروضاتی وجود ندارد. و " آرمان آزادی " فاقد پایه "تجربی تاریخی" است.

با یاد آوری این مغال ها تنها گوشه ای از این تناقضات یاد آوری شد و گرنه سراسر مقاله پراست از این تناقضات.

در پایان میتوان گفت دموکراسی شکل

حکومت طبقاتی است و این که شکل متضمن تابعیت گروهی از گروه دیگر و سلطه بخشی بر بخش دیگر است انعکاس تقسیم بندی طبقاتی و تقسیم کار در این جامعه است. تقاضای تسخیر دولت و دموکراسی از سوی طبقه کارگر تنها ضرورتی کلرا و انتزاعی ناگزیر است. در دوران دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه طبقه کارگر تنها در عرصه اقتصاد متمرکز نشده بلکه شامل پیگیری صحو دولت در هر قدم نیز خواهد بود. لذا از هم اکنون و در دوران دولت کارگری نیز باید تمایز مفرقه دولت و دموکراسی با آزادی و سوسیالیسم یادآوری شود. و غریزه طبقاتی کارگران بر علیه سلطه زنده نگه داشته شود. و تحت این نام که دولت هنوز ضروری است به تقدیس آن نپردازیم و بر علیه آن میانی که آن را ضروری میکند مبارزه کنیم. دولت کارگری نه دولت بردنش و نه کارگری بردنش مورد تقدیس مارکسیسم نیست زیرا دولت کارگری آن است که دولت بودن و مقام کارگری را از میان بر داند. بطور خلاصه محور نقد ما بر مقاله سارا محمود بر آن قریبیتی است که میان سوسیالیسم و دموکراسی قائل است. درک و نفوذ و اینفولوی که از دولت و اینفولوی ارائه میدهد و بر حکمت بخاطر اصطلاح "دولت آزاد" برای شکل حکومت کارگری.

مهر ۷۴ س - فرستگار

چشم انداز مجلس پنجم

مبارزه با مظاهر فساد و بی بندوباری اعلام نمودند. در دیگر شهرها نیز بر تاعه های مشابه صورت گرفت و چنین بنظر میرسد که از این تمایشات با افت و خیزهایی تا برگزاری انتخابات به اجرا در آید. در این میان "خط امامی ها" در لرگان خود "سلام" در حالیکه سیاستهای اقتصادی دولت رفسنجانی را شنیدند! مورد انتقاد قرار میدهند که از رهنمودهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول تبعیت می کنند، اما جناح بازار با رسالتی ها را چه در عرصه اقتصادی و چه در زمینه اجتماعی محکوم می کنند. این روزنامه اینان را نو کیسه گانی میداند که از طریق واسطه گری و دلالی و چنگ انداختن بر واردات

از طریق امتیازات دولتی به ثروتهای انسانه ای رسیده اند و در زمینه اجتماعی آنان را مبشرین اسلام سنتی معرفی می کند. اکثر تائید این جناح بازگشت به سیاستهای دولت موسوی یعنی افزایش هر چه بیشتر نقش دولت در اقتصاد است اینان برقراری استقلال اقتصادی و برابری اجتماعی را در سر لوحه شعارهای خود قرار میدهند که در واقع چیزی جز سرمایه داری دولتی نیست.

این جریان شانس زیادی در انتخابات آتی ندارد چرا که از هم اکنون شورای نگهبان اعلام کرده است که کاندیداهائی که در انتخابات دور چهارم و دوره های قبل صلاحیتشان از سوی این ارگان مردود اعلام شده است حق شرکت در انتخابات را ندارند که شامل بسیاری از کاندیداهای این جناح خواهد شد. لذا کشمکش و جدال اصلی مابین دو جناح اصلی یعنی جناح رفسنجانی و رسالتی ها خواهد بود.

در این میان بخشی زیادی از توده های مردم که اعتقادی به تمایزات انتخاباتی ندارند بی تفاوت به کمکش ها می نگرند. اما نباید فراموش کرد که هر یک از دو جناح نیروهای خود را برای به صحنه آوردن خواهند داشت نیروهائی که چه بلحاظ منافع طبقاتی و چه بلحاظ تفکر و شیوه نگرش به مسائل اقتصادی اجتماعی به جناحی متمایل است. بخشی از عقب مانده ترین و نا آگاهترین توده های حاشیه نشین شهرها و یا روستائیان که بشدت مذهبی و سنتی اند براضی به صف مزدورن سازمان یافته حزب الله که توسط بازاربان تغلب می شوند جناح راست سنتی را تقویت میکنند. نباید فراموش کرد که این جناح بشدت موفقیت خود را در میان طبقه متوسط شهری از دست داده است. موج نگرانی اسلامی که جدائی دین از دولت و نفی ولایت فقیه را تبلیغ می کند پایگاه این جریان را بشدت مورد تهدید قرار میدهد. مرض گیری خامنه ای به نفع این جریان نیز از همین جا ناشی می شود.

در مقابل، جناح رفسنجانی هر چند در سیاستهای اقتصادی دولت خود با شکست مواجه شده است و اوضاع اقتصادی هر روز وخیم
صفحه ۱۴

سازمانیابی فعالین اتحاد چپ کارگری

سازد. سازماندهی بورژوازی ملهم از حیات اجتماعی و قولین سوده‌بری و نیروهای اجتماعی سهیم در منافع نظام است. این نوع سازماندهی انعکاسی از عقلانیت کل جامعه است. بهمین دلیل در جامعه غیر عقلانی و نارس که با وجود عمکرد قانون سرمایه، روابط و مناسباتش در کلیت التزاماً با نظم عجبین نیست، و از رونانی غیر اقتصادی بر خوردار است، گروه‌بندی و تجزیش نیز غیر نهادی و سیالی است و سلطه و قوانین اش جز به ضروب زور و استبداد آشکار پا بر جا نمی ماند، در اینجا با وجودیکه اندوینوالیسم جزئی از پرتسبب عمومیت یافته نیست، و به شیوه قرق انتخابها قطعی نیست، گروه‌بندی و تجمع بجای عقلانیت به عناصر اموسینوالیستی اعم از اعتقادات روحانی، ایمان، پندار و خرفقات آغشته است. در عین حالیکه در هر حال سلطه و قوانین حاکم، سلطه روش ها و منش های حاکم نیز هست.

در این زمینه و بستر حتی گروه‌بندیهای متضاد و معترض به سیستم نیز پتابه بافتی از گروه‌بندی محکومین سیستم همواره علی‌رغم باورهای اعلام شده شان در خطر اخذ روش ها و منش های حاکم اند. جنبش طبقه کارگر بمنوان یک طبقه اکثریت یافته محکوم نیز شاهد تجربه این پدیده است که چگونه احزاب و سازمانهای منتسب به آن در کشورهای مختلف متأثر از روشها و بینش های طبقات حاکم میگردند و چگونه تضاد میان باورهای اعلام شده و عملکرد واقعی بروز میابد و در موارد متضادی نیز انحطاط رخ میدهد.

در جامعه ایران بمنوان یک جامعه استبدادی، سنتی و مذهبی که ما دستکم شاهد سه نسل فعالین چپ و منتسب به آرمانهای کارگری آن هستیم، اولاً استثنائی از این قاعده کلی وجود ندارد و ثانیاً سروکارما با واقعیات خاص گریوناپلئری است. در اینجا طی دهه ها و نسل های پی در پی وقتی تحزب نهادهی نیست، وقتی

استحکام عناصر بینشی چپ رادیکال و کارگری دارند تا به نیروی شناخت و آگاهی جایگاه واقعی و رسالت خود را بر پایه منافع بینشی جنبش فیکاتی استوار سازند.

حال قسری درباره ریشه های طبقاتی خطر بوروکراسیم مکث کنیم. میدانیم که جامعه بورژوازی بمنوان یک جامعه سلطه گر حاصل تسلط قوانین از پیش تعیین شده و اداره بوروکراتیک است. انعکاس عقلانیت این جامعه در گروه‌بندیهای انسانی و یا تحرب و سازماندهی از سازماندهی پروسه کار و تولید تا عرصه های مختلف فعالیت گروهی، سیاسی و صنفی چیزی جز تقویت و واداشته شدن به تقویت قوانین سلطه، تن سپردن به بوروکراسیم و تشدید بوروکراسیم نیست. در این جامعه سیستم و گروه‌بندی اش، رفتار فزونی را به رفتار غیر فردی مبدل میکند. کلیت هرم به جاها تقسیم شده است، فردا در مقابل موقعیت قرارمیدهد و موقعیت را در مقابل فرد می نشانند تا به توبه اندوینوالیسم، فرد یکی از دولت‌خاهاش را بکند، با تن سپردن به سلطه و قولین حی و حاضر و یا نژادی بی و چون و چرا. سازماندهی بورژوازی نظم را برقرار میکند و تخطی از آن کنترل میشود. تقسیم کارش تخصصی است و دستور و مقرراتش همواره جاریست.

سازماندهی بورژوازی بنون مرکز اتوریته ممکن نیست و بنون درجه بندی و حقوق و پاداش و ایجاد رقابت، کار و پاداش نقض است. این سیستم و سازماندهی استحکام فردی را می طلبد و پذیرفتنی ترین اقوال کسانی اند که علائق فردی نداشته باشند و یا آنرا فدای علائق عام یعنی علائق سیستم و دستگاه کنند.

این عناصر جامعه هرمی که پای منافع طبقاتی در آن گیر است تجسم اش درون احزاب سیاسی بورژوازی صورت تعریف شده خاصی دارد که رابطه موجودیت آنها با کل سیستم را مجازی می

حرکات اجتماعی ناگهانی و عمر دمکراسی و فضای باز کوتاست، وقتی جمع گرائی متأثر از عناصر اموسینوالیستی است، بووقتی " تا ما جمع نشویم ما نمی شویم " آتوتت دور از تصور نیست که باز هم در اوج عظیم ترین تعرض انقلابی، میلیونها نفر با دین "عکس آقا" پشم در کوه ماه، اوج فقر فرهنگی و توهم را بنمایش گذارند و بزودی سیاست، تداعی تفرقه بیانداز و حکومت کن شود، حال آزادی را تنها بتوان از سر بالای دار پرسید، هر قدمی ترجمان توطئه ای باشد، و جزای سنگین مرگ و اسارت و دربردی میلیونها نفر را بدنبال داشته باشد. بدین ترتیب چپ و از درون این جامعه چهره سازماندهی اش را بایستی محک زدند. در این جامعه بنا به تغییر نوزن قوا میان جنبش محکومین و سلطه حاکمین زمینه های مناسب برای فعالیت چپ به سرعت رو به تضعیف می گذارد و تو گوئی تقهیری جز این نیست که خلا حرکات اجتماعی زنده با رادیکالیسم منفصل تریخ شود و چهره سازماندهی چپ در پستی سازمانهای انقلابی غایبش، و در مرادری دستگاههای نحیف بوروکراتیک به گسستگی مبتلا گردد.

آیا وقتی جنبش اجتماعی و تقویت آن اصلی ترین بستر خروج فعالیت انقلابی چپ است و با جامعه ای سروکار داریم که با هر جرته انفجاری دست های جوان در التهاب گره و پیوند مبارزاتی جستجوگر است و اولین بار دخالت در سیاست و فعالیتهای انقلابی به عرصه اصلی زندگیشان مبدل می شود، آیا به این زنها و مردهای جوان نباید گفت که جنبش انقلابی و کارگری ایران چه تاریخی داشته است، چگونه با دخالت عوامل مختلف ولی سرانجام انقلاب شکست خورد و با فروکش حرکات زنده اجتماعی و تداوم تدریجی کنده شدن سازمانها و احزاب چپ از پایه های اجتماعی، (تا همان حدی که بود) مقاومت تا چه حد ممکن بود، ذهنی گرائی چگونه تقویت گریهد و چگونه چپ در حاشیه جامعه، اما ناچار محکوم به بازتولید روشهای جامعه بسته گریهد، روشهای فرمایشی و بوروکراتیک گرچه به زبان نازکتر تر گل و گاهی نیز خشن و سخت، به سختی روابط

سازمانیابی فعالین اتحاد چپ کارگری

سوسیالیستی خلق شد و جنبش کمونیستی - کارگری جهانی شاهد تجربه شکست هایی نیز بود، امروز کسی نمی تواند تنها با تکرار چند اصل از تئوری مارکسیستی انقلاب اجتماعی همه انحرافات و اشتباهات تاریخی را به کنونی را به ربط بخورد بداند و یا با سنگر گرفتن پشت اصول تئوریک از واقعیت اشتباهات و انحرافات دفاع شرمگینانه نماید. چرا که کسی نمی تواند کمونیست باشد، برای سوسیالیسم مبارزه کند، اما نگردد و اتفاقاً چه نوع سوسیالیسمی میخواستیم، چه نوع سوسیالیسمی میخواستیم و چگونه و یا چه روش مبارزاتی و یا چه سیاست سازماندهی میتوان اکثریت عظیم مردم کارکن را برای تعرض به سرمایه آماده کرد و چگونه میتوان سوسیالیسم را مستقر ساخت. سوسیالیسمی که هدفش محو طبقات و برچیدن بساط استعمار است.

چنین است که درک ما از سوسیالیسم و انقلاب اجتماعی ربط مستقیم به درک ما از سیاستهای سازماندهی، نقش کارگران در سیاستهای انقلابی و تبیین ما از اجزای مختلف جنبش انقلابی - کارگری نیز دارد.

دفاع ما از سوسیالیسم کارگری که در آن طبقه کارگر بعنوان یک قدرت سازمان یافته رهبری جامعه را بدست میگیرد، دفاع ما از استراتژی ایجاد حزب انقلابی کارگری نیز هست. حزی که هدفش آگاهی اکثریت جامعه از اهداف انقلاب سوسیالیستی و جنب آنها و کمک به مبارزه شدن برتری بر افکندن سرمایه داری است و نه حزی که بجای این اکثریت میخواند مبارزه کند، بجای این اکثریت میخواند انقلاب کند و بجای این اکثریت به قدرت برسد.

راستای فعالیت امروزی ما جز راستای تلاش برای غلبه بر موانع ایجاد حزب انقلابی کارگری نیست و نمی تواند باشد. بینش محفلی - بوروکراتیک اما از این سنت قیم مآبانه برآمده است که همواره با تپه کردن تجربه پلشوریکی الگری حزب لنینی، از آن مستمسکی برای توجیه روشهای بوروکراتیک- محفلی و فرمایشی اش میسازد.

محفلی و غیر بوروکراتیک است و نه وحدت ها. رای و اراده سران هرم کافی است، چرا که در این بینش و سبک کار هر جا قاعده حرم پندشند، ثقل زمین اجابت است.

گسست از این بینش و سبک کار بورژوازی، جاه طلبانه و متمسحل کننده اولین قدم در بازگشت به اصل نیازهای جنبش اجتماعی طبقاتی ضد سرمایه و بازگشت به مارکسیسم است، چرا که شانس تجدید حیات نیروی چپ در فراشد خیزش های اجتماعی است و روشن اینکه آئینده چپ با چگونه بودن امروزش رقم میخورد. پس تشکیلات محفلی فقط میتواند ابزار و سامانه تجمع عناصر بینشی ضد محفلی- بوروکراتیک بوده و در خدمت تمرکز انرژیها برای کمک به ثغرت جنبش اجتماعی ضد سرمایه قرار بگیرد.

۳- الگوهای سازمانی و مسئله بوروکراسی

مسلماً هیچ نحر نمی توان رابطه سیاست سازماندهی و سازمانیابی را با بینش اجتماعی از هم تفکیک کرد، از آنجا که نسخه پیچی تاریخی در نقد و اثبات مسائل ساده تر از بررسی مشخص است. همواره این احتمال نیز هست یا اخذ الگوهای سازمانی حاصل از شرایط دیگر چه در نقد و چه اثبات محتوا را خدای فرم سازیم. ما یا این روش چه از سوی کسانی که در بست همه انحرافات را به کفر ابلسی بنام سوسیالیسم استالینی یا تفکر استالینی نسبت میدهندو تشابهات را بشکل افراطی تعمیم میدهند و چه از سوی کسانی که از تجارب تاریخی از جمله مسائل سازمانی تقلد میسازند و هر قوم و الگویی را قابل تعمیم و انطباق میدانند آشنا هستیم.

البته که بعد از تجارب تلاشهایی که برای استقرار سوسیالیسم در کشورهای مختلف بویژه در بلوک شرق سابق صورت گرفت، نقطه عطف های عظیمی در تاریخ بشریت همچون انقلاب اکتبر

سلطه درون جامعه رایج گردید، چگونه با تشدید تنگناها با هدف ساختن "تشکیلات خودی" از آن فیتیشسیم ساختیم و دستگاه بازی را براه انداختیم و بدون اینکه تصریرش را داشته باشیم، به روش کارمندی "مامورم و معضوم" تن دادیم. پاسخ به سنوآنها را به فرامین رهبری سپردیم، بیشتر عمل و کمتر فکر کردیم.

آیا براستی این تجربه پشت سر دو کوره راههای یک عقب نشینی تحمیلی، شاهد دیگری جز تسلط بینش و متش و روشهای سوسیالیسم بوروکراتیک در هم آمیخته با فوخته سنتی - مذهبی و گسست از روشه های تئوری مارکسیستی انقلاب اجتماعی و ایضا "مسائل سازماندهی دارد؟ آیا بجای برنامه های رسمی ملاک واقعی دیگری جز تجربه عملی میتواند دلیلی برای این ادعا باشد، که اینگونه چپ در پایان، بن بست و شکست روش و سبک کار کنده شده از پایه های اجتماعی و دینامیسم زندگی و مبارزه این پایه اجتماعی قرار دارد؟ آیا تجربه تاریخی احزاب در قدرتی که بجای طبقه کارگر و به نمایندگی طبقه کارگر تصمیم گیری می کردند ماهیتاً فرقی با این دارد که هنوز بر سر ریودن مداخل نمایندگی طبقه کارگر ایران ما بین برخی سازمانهای انقلابی چپ رقابت کاذب هست و در مقابل دنیا تنها دو راه ترمیم میشود. یا پیوستن به من تنها نماینده پولتاریا و یا مستحق لخطه شدن و محکوم به سرنوشت خیره و تار بودن.

بنا بر این شناخت نسبی و به اعتبار پیش زمینه های موجود، چپ در مفهوم سنتی اش سازماندهی و سازمانیابی اش معلق و محفلی است. محفلی در میان هزاران محفل دیگر که اینبار بنا بر انگیزش های سیاسی اش، اعلام حضور جان سخت دارد، هر چند حضوری بی آزار تر از هیبت آراسته و نامی که به آن دخیل بسته است.

در بینش محفلی - بوروکراتیک از آنجا که تنها سخن از نمایندگی طبقه کارگر است و حتی هدف وسیله را توجیه می کند، نه انشعابات، غیر

سازمانیابی فعالین اتحاد چپ کارگری

این پیش به بهانه ایجاد سازمان انقلابیون حرفه ای لندن که اولاً ستوتی از کئی سازمان انقلابی کارگری یعنی حزبی بلشویکی یا پایه های اجتماعی بود و دوماً سازمان هدایت کننده مبارزه کارگری زننه و مستقیم درون جامعه استبدادی تزاری بود، مدال رسالت تئرا یا هر جمع ۲۰-۳۰ نفره در هر شرایطی و در تجربه ما در شرایط عقب نشینی و سرانجام مهاجرت و تبعید پسینه پیروانش چسانیده و تحت هیچ شرایطی از تک و تا نمی افتد، که باور کند در کجا استاده است، چون برایش فرقی نمی کند، عصابش را هر جا به زمین بکوبد همانجا مرکز زمین است.

در این بین هستند کسانی هم که به بهانه دمکراسی و در واقع امر برای مرود شمردن مبارزه انقلابی سازمان انقلابیون حرفه ای را حتی در روسیه تزاری یک سازمان نوظنه کر به ابتکار لندن می شمرند و بدین ترتیب نظم و انضباط خاص این سازمان را مرود و مترادف بوروکراسی سر بازارخانه ای می شمرند. بنابراین از این تجربه سازمانی مشخص الگویی مرود سوه استفاده قرار میگیرد که یکی میخواید از آن پوششی عملی برای منش بوروکراتیک - محفلی اش یسازد و دیگری میکوشد از آن پوششی برای نفی مبارزه انقلابی و دامن زدن به دلسردی و ترس در مقابل پلیس سیاسی دست و پا کند. اینها دو روی سکه اند که در هر حال بهائی به نقش و رابطه کارگران پیشرو یا سازمان انقلابیون حرفه ای قی دهند و اصولاً وجه اصلی ضرورت وجود این سازمان را در کل حزب انقلابی کارگری به مسخره میگیرند و بیگانگی خود را با تنوری مارکسیستی تشکیلات و حزب انقلابی کارگری (که در شرایط مبارزه مخفی سازمان انقلابیون حرفه ای بفايه سازمان دسته پیشتاز مبارزات انقلابی کارگری و ستوتی از کل حزب می باشد.) بر ملا می سازند.

هم اینک که طرح تشکیلات محلی آغاز به شدن کرده است، این مهم است که فعالین اتحاد چپ کارگری که در گیر در قرار و مدارهای فعالیت مشترکی هستند رسالت خود را بر آنچه هستیم قرار داده و با توجه به امکانات و محدودیت های موجود پایه های فعالیت را محکم سازند.

گرچه بنا به ضرورت و تا حدی اجبار موتور اولیه حرکت را مجمعی از نمایندگان سازمانها و تشکل های سیاسی استازدزدند اما این واقعیت را نباید از نظر دور داشت که بدون زمینه های ایجاد شده اولیه و دخالت فعالین چپ مستقر در محل زیست و کارما این حرکت سست و سری فعلی را انداخت و نذاره. آغاز کار پس انتقال ثقل اتحاد چپ کارگری در محل و استقرار واحدهای پایه ای بفايه تشکلات محلی است. این واحدها نوعی تشکل محلی مستقل و خودگردان است که باهستی تنها با دخالت-ابتکار-تصمیم و بنا بر نیازهای نظری - عملی فعالین سوسیالیسم کارگری ایجاد شده. این واحدها مجمع تمام گرایشات و فرآکسیونهای احتمالی معتقد به پلاتفرم مشترک مصوب در مجمع اتحاد چپ کارگری است. ایجاد این واحدها اما اولاً مستلزم تجدید نظر در عرصه های فعالیت تا به کنونی و حذف مواردی است که دیگر با رسالت کنونی همخوانی ندارند و دوماً ادغام از پایین فعالین منتسب به گرایشات و تشکل های متحد است. چرا که بدون تمرکز از پایین سخت بعید است که بتوانیم بر پرواکنده گی، خرده کاری و مرکز گریزی گریبان گیر جنبش غلبه نائیم و اتحاد در عمل را سازمان دهیم. علاوه بر این هر کس به پلاتفرم مجمع اتحاد چپ کارگری اعتقاد دارد و لااقل در این چهار چوب نظری در شرایط امروز بعنوان یک فعال سوسیالیست بدنبال طرف سازمانیابی و فعالیت متشکل است، جزوه و عضو طبیعی باهستی محسوب شود و در سیاست گذاری و پیاده سازی سیاستهای عملی سهم داشته باشد. بدین ترتیب هیچ اساسنامه از پیش تعیین شده ناظر بر فعالیت این واحدها نیست. هر واحدی مختار است بنا بر امکانات و محدودیت های خود شکل، سطح و نوع والویت های فعالیتش را

تعیین و بطور موازی مناسباتش را با واحدهای مستقر در محل های دیگر تنظیم نماید. این قوم آرایش و کار کرد عملی آن نه هومی است و نه اصولاً مقاربتی با قوم سازماندهی تشکیلات مادر - هوادار دارد. این آرایش پایان التورپته عمری است.

تقسیم کارش تخصصی نیست و آموزش دائمی تئوریک-سیاسی جزئی از پراتیک معین اجتماعی نش محسوب میشود و بالاخره اینک که با این نشانه ها خود سامانی تحقق و حرکت اتحاد چپ کارگری بر مبنای پرنسیپ تعلق به یک حرکت اجتماعی فراگیر کارگری پایه هایش محکم و بهم پیوند مییابد و چه واضح تر که بنا بر سرعت حرکت و پیش روی در این مسیر روزی نشست اتحاد بزرگ چپ، نشست نمایندگان تشکل های پایدار محلی است. و همه اینها مشروط به الیات در نفی بینش ها، منشها و روشهای محفلی- بوروکراتیک است. آغاز همین است!

نمایندگان هسته اقلیت در اتحاد چپ کارگری

چشم انداز مجلس پنجم

ترمیشود اما بدلیل عدم تاکید بر اسلام سنتی و مخالفت با سختگیریهای اجتماعی در زمینه اجرای ظواهر اسلامی، و ایجاد فضای بالنسبه باز سیاسی (فا اتحاد که ارگان حکومت مورد تهدید قرار نگیرد)، همچنان پایگاه خود را در میان اقشار متوسط شهری روشنفکران لیبرال، تکنوکراها و بوروکراتها... حفظ کرده است. اما چنین بنظر میرسد که شانس زیادی در کسب اکثریت مجلس پنجم نداشته باشد. چرا که انرم اصلی برگزاری انتخابات یعنی شورای نگهبان در دست جناح رفیق است و لذا باید منتظر نشنید کشمکشهای دو جناح وصف بندیهای جدیدی در میان اپوزسیون قانونی رژیم بود.

نستین

در کنفرانس جهانی زن چه گذشت؟

مصاحبه با رفیق لیلا قرانی یکی از فعالین کمونیست در جنبش زنان و از شرکت کننده در کنفرانس

جهانی زن در پکن (۱۹۹۵)

سوال: کنفرانس جهانی زن با چه اهدافی و چگونه برگزار شد؟
جواب: البته می‌دانید که کنفرانس به دو بخش تقسیم می‌شود بخش دولتی که مرکب بود از نمایندگان دولتها و ناظرین داوطلب و بخش غیر دولتی با نام NGO که مرکب از افراد گروه‌ها و انجمنهایی بود که معتقدند دولتها و نمایندگان آنها نمی‌توانند نمایندگان واقعی زنان باشند.

کنهاگ و سومین آن در سال ۱۹۸۵ در نایروبی و کنفرانس چهارم در پکن ۱۰ سال بعد از سومین کنفرانس برگزار شد. در ابتدا قرار بود فقط نمایندگان دولتها در آن شرکت کنند که تحت فشار جنبش زنان و با مطرح شدن اینکه نمایندگان دولتی لزوماً نمایندگان جنبش مترقی زنان نمی‌توانند باشند توارشد در کنار کنفرانس، کنفرانس آلترناتیو از نمایندگان تشکلهای و حتی زنان مترقی که نمایندگان دولتی را نمایندگان خود میدانند تشکیل شود.

اهمیت بخش غیر دولتی در این است که بعنوان یک گروه فشار عمل می‌کند. واقعیت این است که نه بخش دولتی و نه بخش غیر دولتی هیچکدام مصوباتشان ضمانت اجرایی ندارد و حتی همین تقسیم بندی هم در مورد بخشی از شرکت کنندگان واقعیت ندارد. مثلاً در همین کنفرانس اخیر ده ها انجمن اسلامی از طرف جمهوری اسلامی تحت عنوان تشکلهای غیر وابسته به کنفرانس فرستاده شده بودند و حتی در هیئت جمهوری اسلامی بعضاً کسانی در هر دو بخش نمایندگی داشتند. آن بخش از نمایندگان جمهوری اسلامی که با اصطلاح خود را غیر دولتی جا زده بودند به نفع رژیم جمهوری اسلامی تظاهرات برگزار می‌کردند. این تنها جمهوری اسلامی نبود که به نام غیر وابسته به کنفرانس غیر دولتی نماینده فرستاده بود. کسانی بودند که حرف دولتها را می‌زدند و قدمی از خواستههای دولتی فراتر نمی‌گذاشتند. اما با این همه اکثریت عظیم زنان شرکت کننده بر بخش غیر دولتی خواستههای رایج‌تر داشتند.

روی چهارمین کنفرانس از این جهت مکث بیشتری میشود که می‌تواند ارزیابی ما را از نتایج کلی این کنفرانسها و تکامل آن نشان دهد. این کنفرانسها در صورتی مفیدند که نیروهای مترقی و انقلابی با برنامه ریزیهای وسیع و هماهنگ در آن شرکت کرده و مطالبات انقلابی زنان را مطرح کرده و روی آن پافشاری کنند. این کنفرانسها باید به عرصه علیه دولتهای زن ستیز که از ناپایداری بین زن و مرد پاسداری می‌کنند تبدیل شود. با این همه این کنفرانسها در بهترین حالت نمایش وضعیت جامعه و مبارزات موجود در آن است و می‌تواند سطح خواستهها را نشان دهد. اما عرصه اصلی مبارزه، در جامعه است و باید مبارزه ای همه جانبه برای آزادی زنان که جدا از آزادی جامعه از ستم و استثمار سرمایه نیست سازمان داد و از آشنائی بین المللی زنان انقلابی در این کنفرانسها در این جهت بهره گرفت.

سوال: می‌توانید کمی در باره اهداف این کنفرانس و تاثیر آن بر وضعیت زنان توضیح دهید؟

سوال: نظرتان در باره نقش اپوزیسیون جمهوری اسلامی و فعالیت های خودتان در این کنفرانس چیست؟
جواب: نقش هر اپوزیسیون در رابطه با اهداف آن جنبش معین قابل بررسی است. به همین دلیل اول باید ببینیم وضعیت زنان و خواستههای آنان چیست. در رابطه با این خواستهها نقش اپوزیسیون مشخص میشود.

جواب: بطور کلی این کنفرانسها با هدف بهبود در وضع زنان برگزار میشود که خود این اهداف قابل بررسی است. سابقه این کنفرانسها به سال ۱۹۷۵ بازمی‌گردد. اولین کنفرانس در مکزیکوسیتی و دومین آن در سال ۱۹۸۰ در

وضعیت زنان در ایران و جهان علی‌العموم طوریست که فشار قوتین مذهبی عقب مانده و

مردسالار پرورش آنها سنگینی میکند. آنها هنوز اولین قربانی بحرانهای اقتصادی اجتماعی هستند. اولین کسانی هستند که بیکار میشوند و آخرین کسانی هستند که سرکار میروند آمار خسارت غلبه زنان بنحوی وحشتناکی بالاست. توحش قویون وسطایی بر علیه آنها اعمال میشود. کارخانگی عمده نیروی آنها را می‌بلعد و در چهارچوب خانه به دلایل مختلف زندانی هستند. در پیوسته ترین کشورها حتی آمارهای دولتی حاکی از ناپایداری حقوقی زن و مرد است. یورش عظیمی که بدستاوردهای جنبشهای انقلابی شده است کماکان ادامه دارد. در عین حال یک موج نرجماعی تو مذهبی قویون وسطایی تلاش میکند از آنچه هم که امروز بعنوان دستاوردهای پذیرفته شده تثبیت شده است جامعه را به عقب ترویه قویون وسطا بکشد. وجود این موج واپسگرا موجب شده است که طرفداران وضع موجود به خود مدال مترقی بودن بدهند. در این رابطه خانم کلینتون و حتی مارگارت تاچر هم حرفی برای گفتن پیدا کرده اند. وجود چنین جوی در اپوزیسیون جمهوری اسلامی هم به روشنی دیده میشود. مثلاً سلطنت طلبان که خود ناقض برابری حقوقی زنان بوده و هستند در مقابل جمهوری اسلامی برای خود آبرو کسب میکنند. با سجادین که اساساً فرصتی یافته اند تا با مسئله زنان نمایش برابری ترتیب دهند و روشنفکران فرصت طلبی که بنام احترام به عقاید مردم عقب مانده ترین قوتین را توجیه میکنند.

برای کسی که واقعا بخواهد از حقوق زنان دفاع کند مقابله با همه انواع اندیشه های ارتجاعی اولیه ترین وظیفه است. ما کوشش داشتیم مطالبات رادیکال، مدون و پیشرو زنان را مطرح کنیم: بهمین دلیل با بسیاری جهانات همزمان باید مقابله میکردیم که در راس آنها ج.ا. بود. ابتدا چادر چاقچوری های ج.ا. با چهره عوامفریبانه ای که اینروزها معرف حضور همه است سعی میکردند حتی به ما بفهمانند که شرایط تغییر کرده است و خروشان بحث و مذاکره با ما بودند. اما یعنی ۳۵ زن تبعیدی سوسیالیست که از کشورهای مختلف آمده بودند و همینگر را در آنها پیدا کرده بودند و

در کنفرانس جهانی زن چه گذشت ؟

توانسته بودند فعالیت‌های خود را هماهنگ کنند. واقعیت این است که وضع ظاهری زنان فرستاده جمهوری اسلامی نشان میداد که چقدر آزادند علی‌الخصوص اینکه مردی آنها را مثل گله گوسفند رهبری میکرد و وقتی آنها نمی‌توانستند پاسخگو باشند یا اشتباهی میکردند وارد میدان میشد. آنها در همان قدم اول فهمیدند که ما ماهیت آنها را به خوبی میشناسیم و نمی‌توانند عوام‌فریبی کنند بهمین خاطر چهره واقعی شان را نشان دادند و از در تهدید و ارباب وارد شدند آنها میگفتند که حتی به خانواده های ما در ایران "رحم" نخواهند کرد.

فعالیت های ما شامل شرکت در جلسات سخنرانی و اشنای ماهیت مأموران جمهوری اسلامی و از طرف دیگر ترتیب جلسات متعددی برای طرح خواسته‌های خردمان و معرفی جنبش زاهدیکال زنان در ایران بود. ما تعداد زیادی بلوز با طرح سنگسار تهیه کرده بودیم که خواسته‌های ما و قوانین ضد زن در ج. ا. روی آن نوشته شده بود. علاوه بر این نمایش سنگسار در مراکز تردد، یکی دیگر از اقدامات ما بود. از تظاهرات زنان دو سالهای انقلاب فیلم هایی به نمایش گذاشته شد و نمایشگاه عکس و اسلاید ترتیب داده شد. فروش قمبرهای از طرح سنگسار از دیگر فعالیت‌های افشاگرانه ما بود. علیرغم اینکه ما با همدیگر هیچگونه هماهنگی قبلی نداشتیم اما در عمل این هماهنگی به سرعت شکل گرفت.

در کنفرانس آلترناتیو گروه‌های دیگر ایرانی مثل مجاهدین، سلطنت طلبان و اقلیت های مذهبی مثل بهاییان شرکت داشتند. در روزهای اول از مجاهدین در کنفرانس آلترناتیو خبری نبود اما بعداً با بخش اعلامیه حضور کم رنگ خود را اعلام کردند. همچنین بعد از گذشت سه روز از کنفرانس آلترناتیو شاهد رفت آمد خانم متین دفتری بودیم که با قیاض و حاجتی رسی

در پاریس نمایندگان دولتی می‌گشت و خانم زینت میردشمنی همراه سه چهار نفر دیگر مرزگاهی اعلامیه بخش می‌کردند جالب توجه است که اینها در روز هیچ حرکتی که حزب الهی ها انجام می‌دادند و افشاگری بر علیه آن، نمی‌آمدند. بارها شاهد حضور خانم زینت میردشمنی در جلسات بودیم که آرام می‌آمدند بدون اینکه خود را درگیر بحث کنند جفسه را ترک می‌کردند. در هورسورت مجاهدین حضور فعال در کنفرانس آلترناتیو نداشتند و این ناشی از سیاست عمومی آنها بود. اما در کنفرانس دولتی که به عنوان ناظر شرکت کرده بودند (ناظر حق بحث و اظهار نظر و سخنرانی در جلسات را ندارد) در ساعات استراحت در پاریس به دنبال نمایندگان دولتی بودند. آنها بجای طرح مسائل زنان محور تبلیغ خود را بر این گذاشته بودند که دولت ها خانم مریم رجوی را به عنوان رئیس جمهور آینده ایران بپذیرند.

سلطنت طلبها نیز حضور فعالی نداشتند و در برنامه های روزانه خبری از فعالیت‌های این دسته نیز نبود در صورتیکه زنان جمعی سوسیالیست هر روز برنامه داشتند که در دفترچه اطلاعاتی منعکس بود. ما شاهد حضور زنان بهائی در کنفرانس بودیم که بیشتر در محل کنفرانس حضور داشتند تا ایفای نقش فعال سیاسی البته چندین بار از حرکت ما اظهار خشنودی نمودند.

سوال: می‌توانید بگویید چه گروه‌هایی درون کنفرانس آلترناتیو بود؟

جواب: همانطور که گفتیم کنفرانس غیر دولتی ظاهرأ قرار بود مختص به زنان غیر وابسته به دولتها باشد و باصطلاح اپوزیسیون های غیر دولتی را شامل شود. اما در عمل دهها بیچون اسلامی که حتی بتفج ج. ا. تظاهرات می‌کردند و تبلیغ می‌نمودند در این کنفرانس شرکت کرده بودند. این مسئله در مورد گروه‌هایی از

دیگر کشورها هم صادق بود. بطوریکه معلوم نبود چرا این گروه‌ها در بخش غیردولتی شرکت کرده اند زیرا نظراتشان عیناً همان نظراتی بود که از طرف دولتهایشان در کنفرانس دولتی مطرح می‌شد. در این میان نماینده‌های انقلابی وسیعاً

شرکت داشتند همانطور که گفتیم برخی نیروهای مترقی هم به اقتضای جو موجود دچار این انحراف شده بودند که گویا فقط علیه بنیادگرایی مبارزه می‌کنند. درحالیکه صف مبارزه علیه فوندامنتالیسم "بنیادگرایی" آنقدر باز است که نیروهای مذهبی و سرمایه داری هم بتوسی در آن می‌گنجند. ما باید بمنوان زنان پیشرو و انقلابی صف خود را از این مدعیان دروغین آزادی زنان هم جدا می‌کردیم و در عین حالیکه مبارزه علیه

واتیکان و جمهوری اسلامی و سایر ارتجاعیین و محافظه کاران را به پیش می‌بردیم به افشای سرمایه داری جهانی که خود از عوامل سرکوب زنان و وجود نابرابری در جامعه است مپهرواختیم. چنین صفی است که باید تقویت و منسجم و هماهنگ شود. مادر بین خود بلافاصله با این ایده که فقط فوندامنتالیسم "بنیادگرایی" را بگوییم مقابل کرده‌یم و علیه تمام قوانینی که منجر به نابرابری زنان می‌شود به مقابله بر خاستیم و آن ایده ارتجاعی که نقض حقوق زنان بملل فرهنگی و سنتی را مجاز می‌دانست محکوم نمودیم. اگر بنا را بر این بگذاریم که امروز در تمام جهان حقوق زنان به اشکال مختلف مورد تجاوز قرار می‌گیرد، سه گروه مشخص را می‌توان در کنفرانس پکن مشخص کرد. یک گروهی که طرفدار وضع موجود در اروپا و آمریکا و کشورهای مشابه آنها بودند و با مختصر انتقاداتی این شرایط را می‌پذیرفتند. آنها حتی توانسته بودند این نوع نقد را در اذهان برخی نیروهای مترقی ایرانی هم جایبندازند که تنها مسئله اصلی زنان رشد بنیادگرایی است و از این طریق اسپر جو حاکم و تبلیغات جناح‌هایی از سرمایه داری جهانی شده بودند. واقعیت اینست که علاوه بر رشد بنیادگرایی تمام دول سرمایه داری در جهان امروز به اشکال مختلف و به درجات متفاوت نابرابری زنان و مردان را از طریق نابرابری یهای اجتماعی تداوم

در کنفرانس جهانی زن چه گذشت ؟

می بخشند. گروه دوم بنیادگرایان مذهبی و دولت های مذهبی بودند مثل واتیکان، جمهوری اسلامی... تنها نیرویی که بار تمام مبارزه علیه این دو گروه را به دوش می کشید، تنها نیروی نیروی سوم که همانا نیروهای مترقی و انقلابی بودند که علیه هر دو جریان موجود در NGO مبارزه می کردند. آنها با امکانات بسیار محدود و به سختی خود را به کنفرانس رسانده بودند و از هیچ بنیاد دولتی کمکی دریافت نکرده بودند و در کنفرانس دشمن را درست بغل دستشان نشانده بودند. آنهام بنام مدافعین آزادی زنان و... اینان بودند که باید از یکسو یادوتنها و از سوی دیگر با نمایندگان این دولتها که اسم عوض کرده و خود را غیر دولتی جا زده بودند مبارزه کنند. خواسته های این جمع، غیر منسجم و خود نیز پراکنده بود، اما علی رغم آن توانست با پافشاری و جسارت بسیار توجه کنفرانس را به خود جلب کند. اگر سانسور حاکم بر مطبوعات نبود ابعاد این مبارزات و وسعت آن بیش از آنکه درج شده، می بود.

در بین این گروه یکی از تشکلهای انقلابی سوسیالیستی هند و زنان تبعیدی سوسیالیست ایرانی و... می توانم مثال زد. البته می توان به اشکال دیگر این تقسیم بندیها را دقیق نمود ولی بهر حال این سه گروه سعی می کردند خود را نماینده اکثریتاتیبو معرفی کنند.

سوال: چرا این فعالیتها بطور گسترده در مطبوعات و رادیو تلویزیون منعکس نشد؟

جواب: ما هر روز و هر ساعت فعالیت گسترده ای در کنفرانس غیر دولتی داشتیم بگونه ای که توجه همه افراد شرکت کننده در کنفرانس به ما جلب شده بود. هر روز چندین بار تاتر سنگسار را اجرا می کردیم که مورد استقبال قرار می گرفت همچنین تعداد زیادی بلوز با طرح سنگسار و انشای وضعیت زنان در اسلام و خواسته های ما که روی آن نوشته شده بود همراه قیروانتهای با طرح سنگسار هر روزه به طور مدام در کنفرانس به

فروش گذاشته میشد. توسط این بلوزها خواسته های ما در مورد زنان به اقصا نقاط دنیا سفر کرد. اما آنچه گلشت با آنچه در مطبوعات انعکاس یافت متفاوت بود. علت آن بود که سیاست سرمایه جهانی تعیین کننده کل جو انجا بود و نقش مطبوعات زیر سانسور مدرن را نشان میداد.

خبرنگاران بسیاری با ما مصاحبه کردند اما عدم انعکاس این اخبار نشان داد که آنها تنها گزارش تهیه می کنند اما تصمیم گیرنده جهت انتشار، آنها نیستند. کسیونتهای اعتراضی که اقدام می شد خواسته های معینی داشت که این خواستهها متناسفانه به بحلی جهانی تبدیل نشد اما بحث واتیکان و جمهوری اسلامی مدتها بحث مطبوعات بود درحالتیکه بحثهای مقابل آن منعکس نشد یا محدود انعکاس یافت. این مجموعه نشان دهنده سانسور پوشیده ای در اکثر مطبوعات بود.

سوال: می توانید بگویید چه موضوعاتی در کل در کنفرانس موضوع بحث و جدل بود؟

جواب: یکی از موضوعات بحث و در واقع اصلی ترین آن همان حق تصمیم گیری زنان برجسم خرد یعنی حقوق جنسی زنان بود.

جمهوری اسلامی وقتی نتوانست دیگران را در اینمورد قانع کند خانم شهلا جیبی عنوان کرد: خانم ها، آقایان ما معادل فارسی حقوق جنسی را نداریم و اگر آنرا ترجمه کنیم می شود فحشاء!

موضوعات بحث پرانگیز دیگر از جمله سقط جنین، حق ارث برابر و حقوق ابتدائی کودک و بالاخره تعریف خانواده بود.

سوال: نظراتان در مورد قطعنامه ای که تصویب شده چیست؟

جواب: بقرول یکی از متخصصین امور زنان در اروپا خانم KATARINA LINDAHL این قطعنامه ها به گونه ای تغییر یافته که هر کس می تواند هر کس تفسیر دلخواه خود را از آن داشته باشد به قطعنامه نهائی کنفرانس یکن می توان نام قطعنامه سازش داد. در عقیده آن تحت فشار واتیکان و جمهوری اسلامی و دیگر

کشورهای اسلامی آمده است که تمام پندهای این قطعنامه یا توجه به شرایط مذهبی و فرهنگی هر کشور قابل اجرا است و این یعنی ابطال و عدم قطعیت این مصوبات. این در حالی است که در یکی از پندهای قطعنامه آمده است: آزادی زنان و حقوق جنسی آنها جهانی است و جدا از فرهنگ و مذهب هر کشور باید در نظر گرفته شود.

همانطور که ملاحظه می کنید توضیح مقدمه با یکی از پندهای اصلی و اساسی آن در تناقض است. در مقابل تمامی پندها جمهوری اسلامی و واتیکان همواره یک بند اکثریتاتیبو داشتند که محدود کردن حقوق مطروحه بود. علیرغم اعتراض نمایندگان سوئد، هلند، نروژ، کشورهای دیگر به حضور واتیکان، این مجموعه اما موفق نشدند مانع شرکت مستحق واتیکان با حق رای بشوند.

سوال: آیا به نظر شما ج. ا. از این کنفرانس راضی بیرون رفت.

جواب: ج. ا. از دو سال قبل در تدارک تصویب نظرات خود در این کنفرانس بود و برای آن تدارک زیادی دیده بود از جمله ترتیب دادن چندین کنفرانس قبل از این کنفرانس در تهران با همکاری واتیکان و جنبش های اسلامی دیگر کشورهای اسلامی. آنها انتظار داشتند که با این هماهنگی و تدارکات، تمامی نظرات خود را پیش ببرند که باید گفت نسبت به کنفرانس قاهره موفقیت کمتری داشتند با اینحال آنها نیز کاملاً ناراضی برگشتند. شهلا جیبی رئیس هیئت دولت ایران در کیهان روز سیزدهم سپتامبر گفته است: "تاثیر هیات نمایندگی زنان ج. ا. در این کنفرانس بسیار قابل ملاحظه بوده است. بطور مثال در مورد حذف واژه "حقوق جنسی" و حقوق والدین و همچنین مسئله ارث و سهم زنان به جای واژه مساوات از عبارات عدالت و توسط در سند مربوط به این موضوع استفاده شد" (کیهان دولتی ۳ سپتامبر). اما در جای دیگر امام جمعه تهران از نتایج کار هیئت ایران ابراز ناخشنودی کرد.

سوال: آنها مسائل زنان کارگر مورد بحث قرار گرفت؟

جواب: می توان گفت نه بطور اخص، در یکی از جلسات بحث و گفتگو که من شرکت داشتم و

گزارشی از اعتصابات کارگری در فرانسه

این طرح است.

پرداخت بیمه های درمانی از سوی کارکنان و حقوق بکلیون ۲/۱در صد در سال ۹۶ و ۲/۱درصد در سال ۹۷ افزایش می یابد. همچنین کنترل سندیکاها بر صندوق تامین اجتماعی بنا بر این طرح به پارلمان محول میگردد. پیش بینی کاهش مصرف درویا همکاری پزشکان و داروسازان از دیگر موارد مورد نظر دولت در این رفوم قرار دارد.

دولت علاوه بر رفوم در سازمان تامین اجتماعی طرح رفومی نیز برای خطوط راه در نظر داشت و هدف آن نیز بنا بر اعلام دولت کاهش کسر بودجه ۲۱۰ میلیارد فرانکی آن بود که قرار بود در سه شنبه ۹ دسامبر مدیران شرکت راه آهن (S.F.C.F) طرحی را که موقعیت بازنشستگی کارکنان لکوموتیوها را مورد بازبینی قرار میداد مورد بررسی قرار دهند و اصلاحاتی در نظام بازنشستگی مرتبط به کارهای سخت و دشوار بعمل آورند. علاوه در این طرح پیش بینی حذف ۶۰۰۰ متر از خطوط راه آهن سراسری و پالنتیجه اخراج بخشی از کارکنان مورد نظر بود.

علاوه بر همه اینها دولت طرح دیگری را مورد نظر داشت که کلیه کارکنان بخش دولتی که پس از ۳۷/۵ سال بازنشسته می شوند همچون بخش خصوصی به ۴۰ سال افزایش باید لذا کلیت برنامه های دولت در مورد کاهش کسر بودجه در بخشهای مختلف می بایست پخروج کرده های وسیع کارگران و دیگر زحمتکشان تامین شود و این امر خشم توده های کارگرو زحمتکش را برانگیخت و آنان را به اعتراض گسترده واداشت.

اولین اعتصابات و تظاهرات خیابانی در ۲۴ نوامبر آغاز شد. نه تنها لکوموتیورانان مربوط به راه آهن بلکه رانندگان مترو و اتوبوس های شهری دست از کار کشیدند سپس اعتصابات به پست، مخابرات، برق و گاز، معلمین مدارس و دیگر بخشهای دولتی کشیده شد در فرانس تله کوم (شرکت مخابرات) پیش بینی خصوصی سازی

۴۹٪ سرمایه این شرکت و نگرانی از بیکارسازی بر دیگر اعتراضات و نارضایتی ها افزون بود. در ۲۸ نوامبر دو سندیکای بزرگ فرانسه C.G.T. (توده یک به حزب کمونیست) و F.O. (قدرت کارگران) یک تظاهرات مشترک و گسترده خیابانی را سازمان دادند اما سندیکای C.F.D.T. (توده یک به حزب سوسیالیست) که قبلا مذاکراتی با دولت پیرامین طرح رفوم آن توده بعمل آورده بود رسماً اعلام کرد که به اعتصاب و تظاهرات خیابانی تمی پیوندد. اما لکوموتیورانان این سندیکا علیرغم تصمیم رهبری به صفوف متحد دیگر کارگران و کارمندان پیوستند.

دولت که قبلی از اعلام رسمی طرح رفوم در سازمان تامین اجتماعی رهبری سندیکای C.F.D.T. را در جریان طرح خود قوار داده بود بر این باور بود که با ایجاد اختلاف بین سندیکاها قادر خواهد بود برنامه رفوم خود را به پیش برد و رهبری C.F.D.T. رسماً اعلام کرد که با ۸۰٪ این طرح موافق است اما در تظاهرات گسترده ۴ دسامبر بسیاری از سندیکالیستهای این سندیکا طرح دولت را طرح (توده-نوتا) نامیدند و آنرا بشدت محکوم کردند. (قابل ذکر است که نیکل نرتا رهبری سندیکای C.F.D.T. را در دست دگرد و هدف کارگران از اعلام طرح توده -نوتا این بود که این طرح را تنظیم شده از سوی دولت و سندیکای فوق می دانستند). در همان روز حدود ۲۰۰ نفر از اعضای فعال این سندیکا کارتهای عضویت خود را پاره کردند. بجزرت می توان گفت که در واقع از روزهای پایانی ماه نوامبر این رهبری سندیکاها نمودند که تصمیم می گرفتند بلکه توده های سندیکالیست بودند که خواستهای خود را به شکل اعتصاب و تظاهرات خیابانی ابراز می داشتند.

در هفته اول دسامبر R.P.R. (حزب حاکم) سعی کرد تظاهراتی ضد تظاهرات سندیکاها و

ظاهرا از سوی مردمی که از وسائل نقلیه عمومی استفاده می کنند سازمان دهد که عملاً با شکست مواجه شد. بطوریکه تعداد شرکت کنندگان حتی به ۰۰۰ نفر نرسید. حمایت مردم در روزهای اعتصاب و تظاهرات و همبستگی آنان با اعتصابین بعدی چشمگیر و غیر منتظره بود که دولت را به عقب نشینی از بسیاری از بندهای طرح رفوم واداشت. حتی آن توده نخست وزیر که بهیچوجه حاضر به هیچگونه مذاکره ای پیرامین طرح خود نبود ناچار گردید اعلام کند که حاضر است به گفتگو بزرهرین سندیکاها بنشیند. اما در عین حال بر این باور بود که مخالفتهای گسترده عمدتاً ناشی از ناآگاهی مردم از جزئیات طرح فرق است و لذا در ۹ دسامبر طرح نخست وزیر با توضیحاتی در اکثر قریب باتفاق روزنامه ها بچاپ رسید اما این نیز قائلیری در روند رو به گسترش اعتصابات و اعتراضات نداشت. در همین روز مذاکره با رهبری سندیکاها به شکست انجامید چرا که خواستهای اصلی سندیکا که عبارت از پس گرفتن این طرح بود، مورد پذیرش قرار نگرفت. تظاهرات خیابانی گسترده ای بار دیگر بدعوت دوسندیکای C.G.T. و F.O. در بمنازله ۹ دسامبر صورت گرفت که بگفته سندیکاها دوربر این تظاهرات قبلی یعنی حدود ۲ میلیون نفر در سراسر فرانسه در آن شرکت کردند. (پلیس تعداد شرکت کنندگان را ۶۰۰ هزار نفر تخمین زده بود) بجز پاریس که گسترده ترین تظاهرات طی سه هفته اعتصابات سازمان یافت در دیگر شهرها چین مارسی، تولوز، لیل و بر دو (شهری که نخست وزیر خود شهردار است) و... براسی تعداد شرکت کنندگان به گفته خبرنگاران بی سابقه بوده است.

سرانجام دولت به بسیاری از خواستهای کارگران و کارمندان گردن نهاد. کمیسویی که قرار بود کارهای ویژه و سخت و دشوار را بررسی کند منحل شد، افزایش سانهای کار منتهی گردید و قرار شد روی مسئله صندوق تامین اجتماعی پس از گفتگو با سندیکاها تصمیم نهائی اتخاذ گردد و سرانجام نشستی در ۲۱ دسامبر با شرکت رهبران سندیکاهای کارگران و کارفرمایان و نخست وزیر

گزارشی از اعتصابات کارگری در فرانسه

در کنفرانس جهانی زن چه

گذشت؟

توسط زنان کارگر بر پا شده بود روی مسائل زنان کارگر بحث و گفتگو شد اما نتیجه گیری آنها بیشتر به این شکل بود که مسائل زنان کارگر با تقویت روحی آنها حل می‌شود یعنی اینکه زنان کارگر بیاموزند حرف بزنند اعتراض کنند و قادر به طرح مسائل و مشکلات خویش در جامعه باشند. یکی دیگر از مسائل مورد بحث تجارت زن بود. مثلاً زنان فقیر فیلیپین به عنوان کارگر به ژاپن و دیگر کشورها فرستاده می‌شوند و گاه به خشاک کشیده می‌شوند.

سوال: آیا این نوع کنفرانس‌ها می‌تواند در وضعیت زنان تأثیر داشته باشد؟

جواب: تکلیف مسئله زنان هر کشوری در کشور خودشان با مبارزات زنان و مبارزات مردم آن کشور تعیین می‌شود. البته مسائل جهانی از مسائل امروز زنان در هر کشوری جدا نیست. و این کنفرانس‌ها را هم می‌توان با شرکت جنی و نقادانه به امری مفید تبدیل کرد.

سوال: این کنفرانس چه دست آوردی برای زنان تبعیدی سوسیالیست داشت؟

جواب: اولین دست آورد وحدانیت ترین آن معرفی چهره دیگری از زن ایرانی و معرفی جنبش مترقی انقلابی زنان ایران و جلب همبستگی و ارتباط با سایر نیروهای همگرای زنان در دنیا بود. ثانیاً افشای عملکرد مایهت جمهوری اسلامی و قوانین ارتجاعی مذهبی اش در مورد زنان، چیزی که مورد علاقه رژیم نبود و برایش غیر منتظره بود.

۱۲- سوال: با توجه به نتایج کنفرانس نظرتان در مورد شرکت در پنجمین کنفرانس جهانی زنان چیست؟

جواب: با توجه به تجربه شرکت در این کنفرانس و ضعف‌های موجود باید در کنفرانس پنجم با تدارک بیشتری شرکت کرد، مسئله هماهنگی با فعالین زنان در کشورهای مختلف (که لزوم اکثرین قراردادی آن گذاشته شده) و مسئله دشمنان پلک قطعنامه مشخص، موضوعاتی است که باید روی آن کار شود.

تمهيلات فوق رغم بيكاري همچنان در حال افزايش است هر چند كه تنها چند ماهي در سه ماهه سوم سال ۹۵ كسي كاهش يافت و هم اكنون ۱۱/۹٪ جمعيت فعال فرانسه را بيكاران تشكيل ميدهند.

بفكر سنديكاهاي كارگري دولت براي حل مسئله بيكاري تاكنون ۸۰ ميليارد فرانك به كارفرمايان بخش خصوصي پرداخت كرده است بدون آنكه كاهش چشمگيري در ارقام بيكاري پديد آيد در حاليكه اين مبلغ مي توانست يا كار جديد پديد آورد يا با افزايش دستمزدها مصرف را بالا برده و اقتصاد را بحركت در آورده. تجليل ايمان لژبحران اقتصادي كاهش مصرف مي باشد (نشست اشتغال براي دولت و كارفرمايان مثبت و براي سنديكاهاي كارگري بجز C.F.T و C.F.D.T منفي بود اما هنوز معلوم نيست مبارزه براي دستيابي به برخي خواستهاي بدمست نيامند به چه شكلي دنبال خواهد شد.

• حدود ۵۰ ميليارد فرانك از اين كسر بودجه مربوط به عدم به پرداخت سهم كارفرمايان و دولت بابت كاركنان خود برده است.

ن-فرانسه ۲۲ دسامبر ۹۵

وزيران مربوطه برگزار کرده که نشست اشتغال ام گرفت.

خلاف نظر برسر موضوعات مورد بحث در اين نشست چشمگير بود نفي املل در حاليكه سنديكاهاي كارگري خواستار بحث پيروامون افزايش دستمزد، كاهش ساعات كار بدون تغيير دستمزد و با هدف ايجاد اشتغال بيشتري و استخدام چند بويژه نزد جوانان بودند. اما سنديكاي كارفرمايان هرگونه بحث پيروامون افزايش دستمزد را مرده اعلام ميداشتند. نتايج اين نشست براي سنديكاهي پس از ۱۰ ساعت بحث ناموفق اعلام شد در حاليكه سنديكاي كارفرمايان كه توانسته بودند بحث بروي افزايش دستمزد را از برنامه نشست حذف كنند راضي بنظر ميرسيستند. آن رويه نخست وزير نتايج زير را در پايان اين نشست اعلام كرد:

۱- استخدام جوانان بويژه در سال ۹۶ درالريت قرار دارد و پيش بيني ۲۵۰۰۰۰ استخدام جديد در برنامه قرار ميگيرد.

۲- كاهش ساعات كار مورد به مورد بسته به هر كارخانه و موسسه مابين مديران و سنديكاهي تصميم گرفته مي شود كه تا چه حد و چگونه به اجرا در آيد.

۳- افزايش مصرف چه در زمينه خريد وسايل خانگي و چه در زمينه خريد واحد مسكوني با ايجاد تمهيلاتی در زمينه وامهني با بهره صفر درصد ويا بسيار كم تشويق خواهد شد.

قابل ذكر است كه از زمان روي كار آمدن دولت دست راستي، تمهيلاتی براي استخدام جديد به كارفرمايان بخش خصوصي اهداء شده است از جمله عدم پرداخت سهميه بيسه هاي اجتماعي از سوي كارفرمايان براي كاركنان جديدي كه استخدام مي كنند مشروط باينكه استخدام شده بيش از يكسال در بيكاري بسر برده باشد و حتي پرداخت ۲۰۰۰ فرانك در ماه به كارفرمايان مدت يكسال بابت هر استخدام جديد. اما عليرغم

با نشریه

سوسیالیسم

مکاتبه کنید

سازمانیابی فعالین اتحاد چپ کارگری

بر ریشه ها چشم پوشیده ایم و از نقد بینش مناسبات و روابط سلطه و قیام مآبی غافل مانده ایم.

این بینش از روابط جامعه بر آمده است و به نیروی نفوذ به عشق روابط حتی در سازمانهای کارگری، چپ و انقلابی نیز قابل برگشت است. از این رو ابتدا به بینش ها و روش های بورژوازی از جمله بوروکراسیسم، اشعار از تئوری مارکسیستی تشکیلات و مغایر منقذ طبقاتی جنبش کارگری است. بینش تشکیلات محلی بازگشت به بینش این جنبش طبقاتی است و صد البته که بدون باز یافت این بینش و اشتراک مساعی مابین فعالین اتحاد چپ کارگری بر سر آن، بعید نیست که طرح تشکیلات محلی علیرغم همخوانیهایش با ترکیب، امکانات و محدودیت های فعالین اتحاد چپ - طرحی معلق از آب در آید ، نهایت العمر سترون گردد و بقوعی از سازمان بندی هرمی رجعت نماید.

علت این است که هر دسته بندی و تجمع از اشکال پیچیده و ساده درون یک جامعه طبقاتی متاثر از روابط و مناسبات اینتولوریک حاکمند. بر هم تاثیر می گذارند و در کنش و واکنش دائمی باهم قرار دارند. بهمین اساس جنبش کارگری و اشکال مختلف سازمانی منتسب به این جنبش که تقعی در سلطه مناسبات و روابط حاکم ندارند نمی توانند بسادگی از اثرات این خطر مصون بمانند و از اثرات بینش بورژوازی متاثر نگردند. پس فعالین چپ کارگری نیاز به جمع بندی تجارب گذشته و

صفحه ۱۲

۱- کدام سامانه مناسب است؟

سازمانجویان متکی است.

- عمل وهراتیک مستقلیم دخالتگر ملاک شناخت و تصمیم گیری صحیح است.
- در مسائل سازمانیابی اصل به فرغ مقدم است.
- و بالاخره بهمین دلایل هیچ مرجع و مرکزی نمی تواند نسخه پیچ و سازمانگر عمل فعالین در محل باشد.
پس روشن است که ابتدا به ساکن طرح تشکیلات محلی بایستی به کلیات اکتفا کند و مثل هر تجربه زنده از حرکت بیاموزه.

۲- تشکیلات محلی خود سامان، منتسب به کدام بینش اجتماعی است؟

مکانیسم خود سامانی، نه یک سبک کار در خود، بلکه ماحصل نقد اثباتی بینش های بورژوازی در مسائل سازمانی از جمله بوروکراسیسم است. در این بینش های بورژوازی که فرم سازمانی منطبق بر آن، هرمی است همواره انوریته عمودی و منافع آن بر کار افقی تسلط دارد. ساده انگاری است هرآینه بوروکراسیسم و کارکردهایش را به کاغذ بازی و تقسیم قدرت مافوق و مآدون محدود کنیم، چه در این صورت

فعالین اتحاد چپ کارگری منتسب به آرایش های سازمانی جداگانه و از سنت های متفاوت ابتکار عمل را بدست گرفته اند تا متحدان در فرم مناسبی منطبق بر اهداف اتحاد سازمان یابند، چرا که شکی نیست، هر اتحادی بدون ایجاد نوع خاصی از گروه بندی انسانی که اهداف مشخصی را در کنار یکدیگر دنبال میکنند، باهمه یکدلیها و یکنواییها هنوز فاقد آرایش یک اتحاد اجتماعی است و پایه های اتحاد بر زمین سخت نیست.

در واقع امر عمل اتحاد از نقطه ای آغاز میشود که سازمانیابی مشترک فعالین چپ کارگری تحقق پذیرد و سامانه مناسب آن مستقر شود. سامانه ای اما مناسب است که با توجه به اصل پذیرفته شده استقلال سازمانی نیروهای متحد با لعموم، مناسباتی نمی مابین را به نحو صحیحی قادر به حل کردن باشد و الگویی عملی و قابل انطباق گردد. بنابراین نیازها، تشکیلات محلی بمنوان سنگ پایه اتحاد و سامانه سازمانیابی فعالین اتحاد چپ کارگری یک طرح مناسب و قابل دفاع و اجراست. تا جایی که اما می پذیریم:

- خود سامانی به آگاهی و اراده

جهت مکاتبه یا ما با آدرس های زیر تماس بگیرید :

کسکهای مالی خود را به شماره حساب زیر

POSTFACH NR :412
30004 HANNOVER
GERMANNY

I.S.S
BOX 7138
17107 SOLNA
SWEDEN

P.O.BOX 724
SNOWDON
MONTREAL(P.Q)
H3X 3X8
CANADA

ولریز نموده و رسید بانکی
آترابه آدرس ما ارسال دارید
Dj.Aryant
KTO : 32325118
BLZ : 25050180

Stadtsparkasse Hannover

زنده باد سوسیالیسم